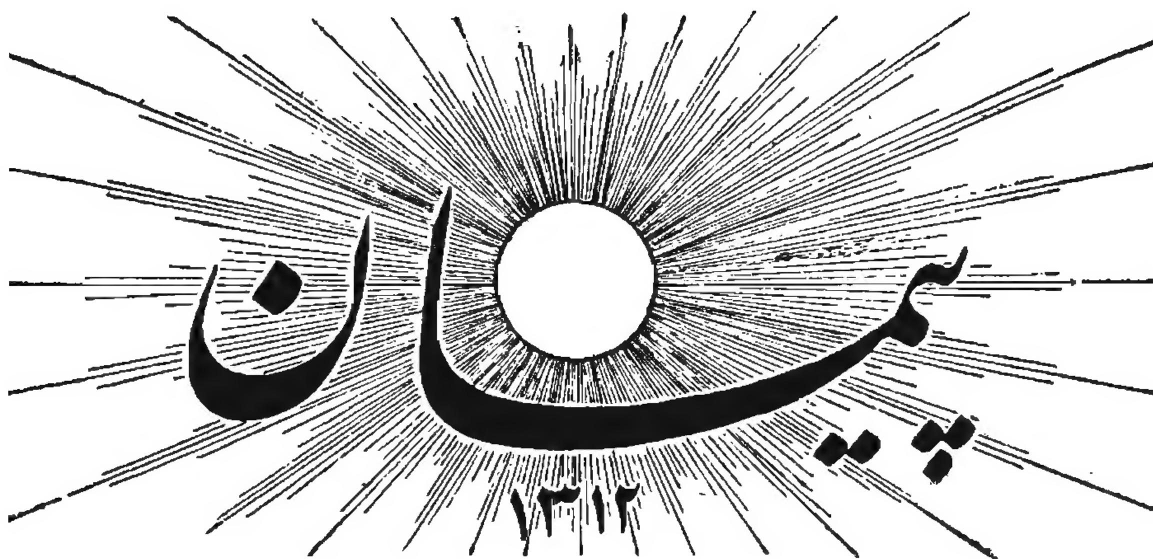

پیمان
پیمان سال پنجم
شماره هفتم



سال پنجم　　خرداد ماه ۱۳۱۸　　شماره هفتم

دارنده

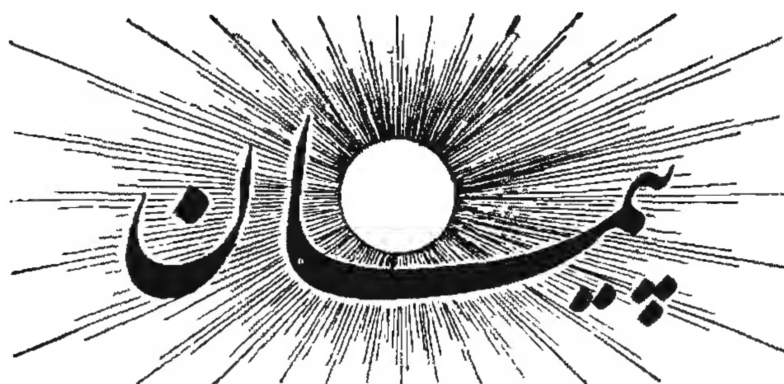
کسروی تبریزی

فهرست آنچه در این شماره چاپ شده

پوزش

در شماره ششم در بخش تاریخ مشروطه که سرگذشت اشرف زاده را نوشته ایم در باره برادر او لغزشی رخ داده. اشرف زاده برادر میرزا علی اکبر خان منشی قونسولگری روس بوده نه برادر میرزا علی اکبر خان منشی قونسولگری فرانسه.

اینگونه لغزشها و نارساییها ناگزیر است که روی دهد و ما در چاپ دوم آنها را درست خواهیم کرد.



سال پنجم　　خرداد ماه ۱۳۱۸　　شماره هفتم

سخنانی که نباید فراموش کرد

کار زندگانی بآن آسانی نیست که هرجوان ناآزموده وهرمرد بیکاره ای بگفتگو از آن پردازد و پند آموزی و راهنمایی کند. از چیزهایی که بیگمان باید از میان برخیزد این راهنماییها ــ یا بهتر گویم این خود-نماییها و نان خوردنها میباشد.

اینها سررشته‌را گم کردنست. اینهانیشه بریشه خود فرودآوردنست. این چیست که جوانان نادانیهای خود را بتوده ارمغان می سازند؟! این چیست که مردان درمانده‌ای چون هیچ کار وپیشه‌ای نمی‌یارند ازراهنمایی و پندآموزی نان می‌خورند؟!

مردمی که زندگانی را بدینسان بازیچه شمارند کی روی فیروزی توانند دید؟!..



باز در پیرامون

نگارشهای پیمان

۱- درخت را از میوه‌اش شناسند.

ما پارسال گفتارهای پیاپی در پیرامون
فالگیری و ستاره شماری و کف بینی وچهره‌بینی ورمل
واستخاره و جادوگری و دعا نویسی و مروا و مرغوا و
گفتگو بامردگان وخواب نوشتیم وگفتیم همه اینها بیپاست
واز آینده کسی آگاه نتواند بود وپیشگویی چه ازراه فال ورمل واستخاره
باشد و چه از راههای دیگری جز فریبکاری نیست ، و ازکار های نابراه
چه استخوان سوزانیدن و نعل‌پاره روی آتش گزاردن ومانند اینها باشد
و چه دعانویسی وطلسم سازی وماننداینها هیچ‌نتیجه نتواند بود ، و هیچ
چیزی چه چهارشنبه و شماره سیزده و آواز مرغ بوم باشد وچه جز از
اینها کسی را همایون یا ناهمایون نتواند بود ، و هیچ کسی را با مردگان
پیوستگی نباشد وگفتگو باروانها نتواند . این چند زمینه را یکایك گرفته
باز نمودیم و با دلیل روشن گردانیدیم .

گفتیم برگشت همه گفته های ما برآنست که آفریدگار که جهانرا

آفریده از بهر گردش آن آیینی نهاده که هیچ چیزی بیرون از آن نتواند بود واینست هرآنچه بیرون از آیین طبیعت است باید بیپا دانست (۱).

تا کنون بارها کسانی بازبان یا بنامه‌کارهای جوکیان هند و شعبده بازان اروپا و مانند اینها را برخ ما کشیده و پرسیده اند پس شما باینها چه می‌گویید ؟ نیز آقای حقیقت‌گو و دیگران داستان سید محمد مشعشع و پیروان او را که در تاریخها می نویسند دسته شمشیر را بزمین تکیه داده با شکم بروی نوك آن افتادندی و باپای برهنه در درون آتش راه رفتندی و ازهیچ یك از اینها گزند ندیدندی یاد می‌کنند و چون دارنده پیمان اینها را در تـاریخ خوزستان در داستان سید محمد برشته نگارش آورده آنرا با سخنانی‌که در گفتار های پیاپی پارسال نوشته ایم بسنجش گزارده یك‌گونه وارونه‌گویی می‌شمارند وازدر ایراد می‌آیند.

من افسوس می خورم که اینان آن گفتار ها را نیك نخوانده اند وگرنه پاسخ اینها را در همان گفتار ها داده ایم. ما در آنجا گفته ایم که ازکارهاییکه شعبده بازان می‌کنند نا آگاه نیستیم واگرچه چگونگی آنها را نمی‌دانیم بنیادی برای آنها باور نمی‌کنیم. گفته‌ایم : یك‌شعبده باز هر هنری می‌نماید بنماید. همینکه در پایان کار دست بسوی این و آن‌دراز کرده یکریال و دو ریال پول گرد می آورد همه هنر های او هیچ شده از میان می‌رود. اگر آن هنر ها را بنیادی در کار است چرا خویشتن بهره برنمیدارد تا بی‌نیاز گردد ؟! یك جادوگر یا دعا نویس که طلسم یا دعا برای گنجینه پیدا کردن نوشته و می فروشد چرا خود او گنجینه پیدا نکند

(۱) مارا درباره طبیعت وآیین‌آن سخنان دیگری هست‌که درجای خود خواهیم گفت و چنان نیست که ما دست خدا را یکبار ازاین‌کارخانه بیرون میشناسیم.

که از دعانویسی و جادوگری بی نیاز گردد و از آن تیره روزی بیرون آید ؟!

گفته ایم که یکی از فرمانروایان آسیا که تاریخچه زندگانی خود را نوشته است می‌گوید شیخی دعایی از بهر او نوشت که اگر همراه دارد گلوله برو کارنکند و می گوید من از بهرآزمایش آن را بگوسفندی بستم و گلوله زدم وکارگر نیفتاد . ولی بیگمان این‌سخن دروغ است . زیرا همان فرمانروا سالها با دشمنان بزرگی در جنگ می بوده است و اگر داستان آن دعا راست بودی بایستی بهریکی‌از سپاهیان خود دعایی ببندد و باچنان سپاهیانی که گلوله برایشان‌کار نکردی کشور گشاییهای بسیار بزرگی کند و اینکه نکرده پیداست که آن سخن دروغی بیش نیست .

نیز گفته‌ایم حسین‌پسر منصور که در زبانها حسین حلاج می‌خوانند کار ها و داستان او بهترین گواه این گفته های ما تواند بود . زیرا پسر منصور کار های بس شگفتی نمودی بدینسان که در زمستان میوه های تابستانی نشاندادی وگاهی دست‌بهوا برده‌پر ازپول برگردانیدندی. ازاینگونه کارها بنام او بسیار نوشته اند وکسانی تامرده زنده‌گردانیدن پیش رفته‌اند که اگر ما همه اینها را باور نکنیم بیگمان برخی‌راست بوده وحسین پاره کارهای شگفت می‌نموده است . با اینحال هنگامی که پرده ازر وی کار او برافتاد وگرفتارش کردند می نویسند خلیفه اورا درخانه خود نگه‌داشت و باو چنین گفت تو دراینجا تنها دربرویت بسته خواهد بودکه اگرخواستی بیرون روی‌جلوت خواهندگرفت. ولی اگر از دیواربریده خود رابیرون اندازی ویا از یك راه دیگری آزاد گردی دیگر کسیرا با تو کار نخواهد بود . بـا پیروان او نیز همین را گفت . ولی حسین چندین سال که در بند ماند نتوانست خود را رها گرداند و این دلیل آشکاری است کـه آن

نمایشهای او بنیاد نداشته و جز رویه کاریهای چشم بندانه نبوده است.

درباره سید محمد مشعشع نیز آنچه را که می نموده و بمردم نشان می‌داده درتاریخها نوشته‌اند ولی‌این دلیل آن نیست که براستی یك‌کارهای بیرون از آیین طبیعت انجام می‌گرفته.درتاریخ آنچه‌را که رو داده‌وبچشم آمده نویسند و دیگر در پی چگونگی‌آن نباشند. هرچه هست درباره سید محمد نیز آن سخن را می‌گوییم که درباره دیگران گفتیم. اگر این راست بودی که باو و پیروانش شمشیر یا آتش‌کار نکند در آنحال بایستی تاآخر آسیا شهر گشایی کنند. مولاعلی پسر سید محمد که راه باطنیان را داشته‌و بی‌شرمانه دعوی‌خدایی می‌نموده چنانکه درهمان‌کتاب نوشته شده چون در رود تماشویی می کرد یکی‌از ترکان با تیرش زد و کشت. نوادگان سید محمد؛ علی و یعقوب که آن هنرهای نیای‌خود را اینان نیز داشتندی وبکار زدندی درجنگ خود باشاه اسمعیل با همه خویشان وپیروان‌ازدم شمشیر گذشتند و خود را نگهداری نتوانستند. بآتش رفتن تنها هنر سید محمد و خاندانش نبوده بسیاری ازعلی اللهیان وبکتاشیان و دیگران همان کار را می‌کرده اند و می کنند و این چیزیست که هزارها کسان با دیده دیده اند. با اینهمه درجاییکه آنان همیشه باتیره روزی و پستی دچارند این بهترین گواه بی‌ارجی وپوچی هنرهای ایشان است.

در باره جوکیان هند ودیگران نیز ما همین پاسخ را داریم. ما ناگزیر نیستیم بیکایك این کار ها پرداخته گوهر آنها را بشناسیم و بدیگران نیز بازنماییم. اینکه ازهیچیك آنها نتیجه‌ای بدست نمیاید برای برای ما بس است که همه آنها را بیهوده شناسیم. می باید گفت بسیاری از کار هاست که بیهودگی نتیجه آنها را از میان برد. بگفته ساده‌تر و بهتر

« درخت را از میوه اش شناسند .»

کسانی هنوزهم بخود نیامده‌اند وپس‌از چندین سال بازهم‌می پندارند که ما اینگونه گفتار ها را در پیمان بنام نویسندگی و برای پر ساختن صفحه ها می‌نگاریم و اینست هنگامی که آنهارا می خوانند بجای آنکه نیك اندیشند ونیك فهمند سرسری ازآنها میگذرند وبلهوسانه می‌خواهند آنان نیز سخنی گفته باشند و با ایرادی خود را نمایند و اینست باین چیز ها می پردازند .

اینان بهتر است اندکی بخود آیند و این‌را نیك دریابندکه ما درپی نویسندگی نیستیم وتابیك‌چیز ارج نگزاریم بنگارش آن نپردازیم ، وهمان فال و رمل و استخاره و ستاره شماری و گفتگو با مردگان و دعانویسی‌و طلسم‌بندی و مانند آنرا که دنبال کردیم اگرچه چیزهای کوچکی می‌نماید یکي از آلودگی های چرکین توده بشمار است و هنوز یك نیم مردم بلکه بیشتر باین چیز ها بابسته می باشند ، و شما چون نیك اندیشید گراییدن باین چیز ها از آیین طبیعت بدور افتادن و از شاهراه زندگانی برکنار شدنست و بیگمان همیشه با سبکی خرد و باسستی نهاد توأم می‌باشد . اگر کسی در تاریخ جستجو کند و داستانهای ننگ آوری‌را که ازهمین راهها پیش آمده گرد آورد خود یك کتابی گردد .

کنون‌شما آن‌را ببینیدکه بلهوساني این‌را نیز بازیچه هوس کرده‌بودند. از چندین سال باز شیوه براین شده بودکه گاهیکه کسانی گفتار درنکوهش فال‌و دعانویسی و مانند آن می‌نگاردند ناگهان دیگری کتاب در کف بیني یاچهره شناسی یا گفتگو با مردگان که رنگ نوین همان نادانی های کهن است پرداخته چاپ می نمودند وچه بسا رخ می‌دادکه یکتن‌که خود امروز

گفتار در نکوهش آنها می نوشت پس از چند روزی بگفتگو از کف بینی و چهره‌بینی می‌پرداخت، و کم کم باین نیزرخت فلسفه پوشانیده‌گاهی میگفتند: یکرازهایی هست که ما پی نمی بریم بیکبار نمیشود گفت فال یا رمل یافلان دروغ است . این خود نمونه است که در یك توده که راه نبود چه بیراهی ها پیش آید .

ما خواستیم این بیراهی ها را بپایان آوریم و گفتیم کسانی گفتار هایی درباره‌آن نویسند . ولی چون نگارشها رسید من دیدم سخن پرا کنده در میاید و این خود شاید زیانش بیشتر باشد، این بود خودم در آن زمینه بنگارش پرداختم و اگر کسانی آن گفتار ها را در شماره پار سال نیك خوانده اند می‌دانند که این کج اندیشی‌ها که همگی در بیرون رفتن از راه طبیعت یکسان می‌باشد بچندین رشته بخش می‌شود و ما هر رشته را جداگانه بگفتگو گزارده وعنوان هریکی را نشانداده ایم و بیپایی آن را بادلیل باز نموده‌ایم و این برای آن کرده‌ایم که یك پایه همگانی در میان باشد و سخن پراکنده نباشد .

۲ - ایراد های بیهوده

از روزیکه ما گفته‌ایم : « باید دین باخرد و دانش سازگار باشد» نامه‌هایی پیاپی رسیده که درزیر پرده پرسش خرده براین گفته گرفته‌اند. یکدسته از اینان کسانیند که از دین روگردانند و آنرا بیپا می شمارند و در ایراد خود از آن راه پیش می آیند که در جاییکه خودتان می‌گویید باید دین با دانش ها سازش دارد پس داستان آفرینش زمین و آسمانها در ششروز وداستان طوفان نوح ومانند اینهاکه درتوریت وقرآنست چیست؟! آیا چه سازشی میانه آنها با دانشها توان پنداشت ؟ ! . .

یکی از اینان گفتار درازی نوشته وسرگذشت ذوالقرنین‌راکه در قرآن آمده دستاویزگرفته میگوید: ذوالقرنین کیست؟ اگر اسکندریونانی است اوکه مرد ستمگری بیش نبود و اگر دیگریست پس چرا تاریخ یاد او نکرده ؟ ! .. وآنگاه رفتن او بمشرق و بازگشتنش بمغرب با گروی بودن زمین چگونه درست آید ؟ ! .. همچنان فرو رفتن خورشید در یك چشمه گل‌آلود چگونه درست آید؟ ! .. نیز یأجوج ومأجوج درکجا بودند وکنون درکجایند ؟ ! .. بند آهنین ذوالقرنین‌که در برابر آنان بسته کدام است ؟ ! بدینسان ایرادهای پیاپی میشمارد .

می‌گوییم ما چنانکه‌گفته‌ایم دین اینها نیست. مادین را باورداشتن بهستی و یگانگی آفریدگار ، و خستوان بودن بجاودانی روان ، وشناختن معنی جهان ، و زیستن با آیین خرد می شناسیم . کشاکش شما نیز بر سر اینهاست وچکار باداستان طوفان نوح وسرگذشت ذوالقرنین می‌دارید؟!. چرا از خود و حال خود سخن نمیرانید ؟! .. ماگرفتیم که آن داستانها همه دروغ بوده آیا این دلیل است‌که شما خیره‌رویانه بهستی خدا گردن نگزارید ؟ ! . بجاودانی روان خستوان نباشید ؟ ! .. خردرا باور ندارید؟!. آدمی‌را بپای چهارپایان وددان برید ؟ ! .. برای زیستن آیین خردمندانه نپذیرید ؟ ! ..

آن شگفت‌ترکه یکی از اینان شاعر غزلگوست که چون نگارشهای پیمان میدان بیهوده‌گویی را براو تنگ گردانیده بدینسان دستاویز پیدا کرده و بکینه‌جویی می‌کوشد . می‌گوییم چنان دان که داستان یأجوج و مأجوج سراپا دروغ است .

آیااین راه خواهد دادکه تو پشت‌پا بخرد زده در بیهوده‌گویی آزاد

باشی ؟! . مگر بیکار کشیش و ملاست که آن برقرآن ایراد گیرد و این آشفتگیهای توریت وانجیل را پیش کشد ؟! . . بهرحال تو باید بیهوده گویی را که خرد ازآن بیزاراست رها نمایی وسپس مانیز باین ایراد ها خواهیم پرداخت و چنانکه گفته ایم انگیزه آنهارا باز خواهیم نمود .

یکدسته دیگر ازهواداران دین می‌باشندکه ایرادگرفته ومی نویسند: پس شما « بمعجزات انبیاء » چه می گویید ؟! . . می گوییم : پس شما چه میگویید ؟!.. ماکه گفتیم اینها ازدین نیست و اینکه در قرآن آمده درجای خود انگیزه آن‌را باز خواهیم نمود . گفتیم کنون می‌باید اینهارا خاموش گزاشت و هرگز نباید بدستاویز آنها با دانشها جنگید ـ این چیزیست که ما گفتیم و میگوییم . شما که اینها را نمی پذیرید و شور نادانی آسوده‌تان نمیگزارد بگویید پس چکار می کنید و چه پاسخ می‌دهید ؟! . . اگر می‌گویید اینها بادانشها ناسازگار نیست آن را بگویید . اگر می‌گویید ناسازگار است ولی باید دانشها را دور انداخت آن را بگویید . این بسیار بجاست که پاسخ ما بدیر افتد تا اندیشه شما دانسته شود و من خوش می‌دارم که شما هرپاسخی باندیشه‌تان می رسد بنگارید و برای چاپ در پیمان بفرستید .

۳ ـ دست خدا بالای دستهاست .

کسانی گفته‌اند: پیمان که میخواهد پراکندگی ازمیان مردم بردارد ازکجا که پراکندگی نیفزاید . اینکه می‌گوید درکشور یازده کیش است ازکجا راه خود آن دوازدهمی نگردد ؟!.. اینها را گفته‌اند و مامیخواهیم بی‌پاسخ نگزاریم. پیداست که اینگونه سخنان ازاندیشه های‌آزادبرنمیخیزد وکسانی چون در برابر گفته های ما درمی‌مانند بجای آنکه گردن گزارند

و از در راستي پرستي درآيند باينسخنان بيهوده خام زبان باز ميكنند.

يكي بپرسد : در جاييكه ما بهر گفته‌اي دليلهاي پياپي ياد ميكنيم و هر زمينه‌اي را چندين بار عنوان نموده و هر بار از راه ديگري پيش مي‌آييم كه آنرا نيك روشن گردانيم و هيچ تاريكي باز نگزاريم، وهميشه مي گوييم بايد خردرا داور گردانيد آيا بازجاي آنست كه گفته شود برپرا كندگي مي‌افزاييم ؟!.. اگر شما معني خردرا نميدانيد واين نمي‌پذيريد كه خرد براي رسيدن براستي ها و براي جلوگيري از پرا كندگيست بدا نادانيا كه دچاريد ، و اگرمعني خرد را مي‌دانيد پس چه‌جاي چنان سخنيست؟.

پس از همه اينها آيا چه بايد كرد ؟!.. آيا بايد اينهمه آلودگيهاي ننگين را ديد و دست روي دست گزاشت و هيچ نگفت ؟!.. آيا شما اين را مي‌خواهيد ؟!.. اگر در ميان يكخانداني كشاكش افتاده و دعوي هاي گوناگون پيدا شده و يكي ازايشان پاپيش گزارد و چنين گويد : بياييد يكروز باهم نشينيم و بحساب رسيدگي كنيم واين كشاكش و دعوي را از ميان برداريم ، آيا اين يك دعوي ديگري خواهد بود ؟!..

بيخرد آنكسيكه ميانه پاكديني با كيشهاي پرا كنده جدايي نگزارد. من مي‌پرسم: آيا كدام يكي از كيشهاست كه برويداوري خرد ودانش بنياد يافته؟!. كدام يكيست كه چندين ايرادهاي بزرگ پاسخ ناپذيري باخود ندارد؟!. كدام يكيست كه پيشرفت كار زندگي‌را پاينداست ؟!.. اينهمه ايرادهاي پياپي كه مايكايك آنها مي‌شماريم كدام يكي‌تا كنون توانسته يك پاسخي دهد ويا آن نيز يك ايرادي بگفته‌هاي ما گيرد؟!.. پس شما باينها ارج نميگزاريد؟!.

اين كيشها كه درميانست هركدام تاريخچه ديگري دارد. برخي بازمانده از يكدينست كه چون قرنها برآن گذشته گوهر خود را گم كرده

و صد پندار در آن جا گرفته . برخی از سیاست پدید آمده . برخی را فریبکارانی ساخته و رواج داده اند، و همگی در این یکسانست که با خرد و دانش نسازد، و اگر بکار بسته شود مردمان را ازپیشرفت زندگانی باز دارد . شما چون باپیروان یکی‌از آنها روبرو شوید و بگفتگو پردازید‌اندك سخنی نخواهد رفت که نا گزیر شده بگویند: « دین چیز دیگر است و خرد چیز دیگر » یا بگویند: « مگر ما می توانیم با خرد های نارسای خود در دین داوری کنیم ؟!.. » من بارها این را با گوشم شنیده ام .

این بتازگی رخ داده‌که یکی از هواداران یك‌کیش نزد من آمد و سخن آغازکرد . من چیز های خرد ناپذیری را‌که درکیش اوست یادآوری کرده و گفتم اینها چیست ؟!.. درآسمان « مدینة‌العلم » ساختن وبرای آن هزار ها کوی شمردن و از بهر هر کوی یك نام پنداری گزاردن جز دیوانگی چه‌انگیزه‌ای تواند داشت؟!.. چون درپاسخ درماند دست‌بدامن نارسایی خرد زده چنین گفت: «ما که نمی تو انیم معنی اینها را دریابیم . اگرشما سخنی بیك‌گوسفند گویید واو سخن شما را نفهمد آیا تواندبگوید دروغ است ؟!..» مرا پستی و فرومایگی‌او سخت نا‌گوار افتاد و نا گزیر شدم ازپیش خود دورش رانم .. این‌حال کیشهاست . این اندازه بیچارگی مردم است. چنین چیزهایی چگونه تواند در برابر دلیل ایستادگی کند؟!.. تاحال چون شاهراهی نبوده کسانی باآنها ساخته اند وانبوهی نیز بیکبار پشت پا بدین زده ودور رفته اند. ولی کنون که ما شاهراهی باز می کنیم هر کس را بهره از خرد است و در پی راستی است دیگر با آن‌ها نخواهد ساخت، و باید بیدینان نیز همه بازگردند .

هنوز انبوه مردم معنی دین را نمی دانند و چنین می پندارند که

دین یکرشته باور های بیهوده ایست که هر کسی بدل سپارد و بنگهداری آنها کوشد اگرچه باخرد وفهم راست نیاید و اگرچه مایه بدبختی و گرفتاری باشد . اینان هنگامی که دانند دین شاهراهیست که باید همگی در آن گرد آیند و آسوده وسرفراز زیست کنند پیداست که از آن پندارهای چرکین بیزاری خواهند جست .

راهیکه ما پی می کنیم مردمـان را بدو دستهٔ خواهد گردانید : پاکان و ناپاکان . پاکان بآن درآمده و ناپاکان در کنار خواهند ماند و هرگز یازده ودوازدهی درمیان نخواهد بود . این کاریست که خداخواسته است و خواهد شد ، و مابرای این پنجسال بیشتر زمان نمیخواهیم . باید پنجسال نگذرد و باری این نتیجه در دست باشد که هر بخرد پاکدلی از این کیشهای پراکنده روبرگرداند و از نکوهش باز نایستد . سخنانیکه ما می گوییم نه چیزیست که خردمندی با دل پاك آن ها را نپذیرد . چیزیکه هست بسیاری اینهارا بادانستههای خود ناسازگار مییابند ومیباید بیندیشند و این بیکبار نخواهد بود که دانسته های خود را رها کنند و در دل جا برای این گفته ها بگشایند ، ولی دیریازود اینکار را خواهندکرد وخرد و پاکدلی ایشان روا نخواهد شمرد که از شاهراه رستگاری درکنارمانند و غیرت و مردانگیشان راه نخواهد داد که بسرفرازی ورهایی توده خود نکوشند . ما نیز همیشه خواهیم کوشید این راه را هرچه روشنتر و هموارتر گردانیم وسنگی در پیش پای فهمها نگزاریم . مرا باخدا پیمانست که از پا ننشینم و این راه را بسر برم .

۴- از راستی چه دیده اید که از آن گریزانید ؟ !.

کسانی پیمان را می خوانند تنها برای آنکه ایراد گیرند و چون

ایراد بزرگی پیدا نمی‌کنند بخرده گیریهای کوچك می پردازند . چنانکه ما چون بارها نکوهش نوشته ایم که کسانی نگارش های پیمان را گرفته و بنام خود گفتار میسازند و بچاپ میرسانند اینان آن را ایراد شمرده می گویند : « اینکه کسانی نگارشهای پیمان‌را بنام خود سرایند چه زیانی از آن خواهد بود ؟!.. مگر نه‌خواست‌شما پراکنده ساختن این سخنان است ؟!.. مگر میخواهید نام خودتان درمیان باشد ؟!..» و من ناگزیرم باینان با مثلی پاسخ دهم و می گویم : داستان شما داستان آن مردیست که با یکی راه می رفت و عصای او را در دست میداشت و چون عصای زیبایی بود هر کسی که از آشنایان باینان می‌رسید می پرسید : «این عصا از کجابود ؟...» ، واو در پاسخ همگی مي گفت : «خریده‌ام» خداوند عصا ایراد گرفت که این‌چه سخنست می گویی؟!.. پاسخ داد : « چه‌زیانی بتو میدارد ؟!.. مگر میترسی که آن‌را بخودت بازنگردانم ». گفت:« گیرم که مرا زیانی نیست ترا چسودی هست ؟!.. آیاجز بددلی و نادرستی چه‌چیز دیگری تورا باین دروغ وامیدارد ؟!..»

من نیز می‌گویم : گرفتم که از اینکه شما نگارشهای پیمان را بنام خود کنید و دراینجا و آنجا بسرایید مرا زیانی‌نیست ، آیا شمارا چسودی هست ؟!.. چه چیز شما را بچنان کاری واداشته است ؟!.. من نمی‌دانم بشما چه پاسخی دهم ؟!.. آیا نافهمی ونادانیتان‌را برختان بکشم، ویابراین گستاخی وخیره روییتان نکوهش نویسم. شما کار زشت‌را می کنید وبجای شرمندگی بدینسان فزونی می‌جویید واز جلو درمی‌آیید ! دراینجاست که باید بگویم : از دریافتهای ساده خدادادی بیکبار بي‌بهره گردیده اید .

من ازشما می‌پرسم : اینسخنان اگر نیك وسودمند است شماچون

می‌شنوید چرا راستی‌پرستی نمیکنید و بیاری نمیشتابید، و اگر نیک و سودمند نیست دیگر چرا برمی‌دارید و در اینجا و آنجاپرا کنده می‌کنید؟!.. این چکاریست که روزیکه ما یك سخن را گفته‌ایم و نادانان بهیاهو برخاسته‌اند و نیاز بسیار بیاری و پشتیبانی میداریم شمابیکبار خاموشی گزینید و تماشاگر باشید، ولی همینکه هیاهو فرونشست و نوبت سودجویی رسید شما همان سخنان را گرفته بازار خود را گرم سازید.

بدآموزیهای مادیگری در نهاد سست شما نه چندان کارگر افتاده که باین زدوبها چاره پذیرد. شما می‌گویید: سخن برای خودنماییست، برای نان درآوردنست وهمه‌را نیزبپای خود می‌برید ومی‌پندارید مانیزجز برای همان نمی‌کوشیم و اینست پروا نکرده و روامی‌شمارید که از سخنان ماهم جز درپی سود جویی نباشید و اینهمه تکوهش‌های نیشدار ما را درپوست های کلفت شما اثری نیست. خدا مانندگان شمارا از جهان گم‌گرداناد.

اینکه می‌گویید: «چه زیانی از آن خواهد بود؟!..» می‌گویم: چه زیانی بالاتر از آن که رنجهای ما هدر گردد؟!.. این چیز ها که ما می‌نویسیم از آغاز تاانجام بهم پیوسته وکسانی یا باید همه را بپذیرند یا باید از همگی بدور باشند. این بد ترین زیانیست که یکدسته آنچه را بسود خود میبابند پذیرند وآنچه‌را بزیان می‌بینند رو گردانند. و آنگاه یکسخنی تاازدل برنخیزد آنراآثری نخواهد بود. شما با آن حالیکه‌می‌دارید و جز درپی خود فروشی و سود جویی نیستید ارجدارترین سخنی را که بزبان آوریدآنرا از ارج انداخته‌اید. پس از همه اینها مگر شما گفته های ما را بدانسان که می‌گیرید بمردم میرسانید؟!.. شما تا چیز هایی‌از اندیشه سست وگمراه خود بآنهانیفزایید بکوششها نمیرسانید. درپایان همه

از شما می پرسم : « از راستی چه دیده‌اید که از آن گریزانید ؟! . . . . »

۵ - نادانی را از اندازه می گذرانند.

ماچون درشماره پنجم گفته‌ایم پیغمبر اسلام ازکار های نیارستنی (معجزه) ودانستن ناپیدا (غیب) ناتوانی می نموده کسی بی‌آنکه نام خود را باز نماید نامه‌ای نوشته و چنین میگوید: «شما از ارج پیغمبران می‌کاهید » . می‌گوییم : باید شما این ایرادرا بقرآن گیرید وبخود پیغمبر اسلام گیرید. زیرا ما چیزی‌را ازاندیشه خود نگفته‌ایم وآنچه‌راکه درقرآنست آورده‌ایم اگر شما قرآن‌را باور نمیدارید آن‌را بگویید وگرنه ایرادی‌برما نتوانید داشت .

شگفت‌تر آنکه می‌نگارد : « شما هرچه می‌نویسید بنویسید ما از عقیده خود برنگردیم » . می‌گوییم : « ما همین گمانرا در باره شما داشتیم باآن دلهای مرده شما کجا ورستگاری کجاست ؟ ! ..»

دیگری می‌نویسد : « پس اینهمه اخبار در کتابهای علماء دروغ است ؟! . . » می‌گوییم: «بیگمان دروغ است» اگر شما برسر آنها ایستادگی نمایید داستان آنمرد سبکخرد خواهد بود که بیکی رسیده و می گفت : « پس شما مرده بودید ؟! » آن کس گفت : « می‌بینیدکه نمرده‌ام وزنده هستم» می‌گفت : «آنکسانیکه بمن گفتند کسان دروغگویی نبودند ! »

٦- «راه رستگاری» را بخوانید

گفتارهای پیاپی که در پاسخ خرده‌گیریهای حقیقت‌گو می‌نگاریم : بسیاری از نیکخواهان پیمانراهم دچار دشواری گردانیده و اینست پرسش های‌پیاپی می کنند می‌گوییم: بهتر است راه‌رستگاری‌را بخوانیدکه هم‌معنی دین ونتیجهٔ‌آن وآیین زندگی‌را بشناسید وهم ازاین پرسشها بی‌نیاز گردید.

ولی باید آنرا باندیشه خوانید وهرگفتاریرا چندبار خوانید واگر در آغاز خواندن بدشواریهایی برخورید خود را بازپس نکشید، زیرا اگر نیك خوانید و تا بپایان خوانید خود آن بدشواریهای شما پاسخ خواهد داد. بااینهمه مانیزدری درپیمان باز خواهیم کردکه هرکس‌را پرسشی‌درباره آن کتاب و گفته هایش باشد بپرسند وما پاسخ نگاریم.

بارها گفته‌ایم: یکی از کمیها در مردم اینست که حوصله اندیشه نمیدارند و یکسخنی را که می‌شنوند و یا میخوانند میخواهند در زمان پاسخ دهند و یا ایراد گیرند. دوباره می‌گوییم: این از کمیهاست و جز نشان ناتوانی خرد شمرده نمیشود، و از چیز هاییکه می‌باید هرکسی خود را بآن وادارد اینست‌که تاسخنی را نیك نیندیشد و درست نفهمد بستودن یا خرده گرفتن زبان باز نکند، و من بخوانندگان راه رستگاری بیش از همه این را می‌سپارم.

این کتاب درخور آنست که کسیکه می‌خواند تا یکسال درپیرامون گفته‌های آن بیندیشد وداوری‌کند و پس از آن اندیشه خودرادرباره‌اش بزبان آورد.

ارج این کتاب‌را زمانه نشان خواهد داد. اگر چنین است‌که باید مردمان معنی جهان و زندگانی‌را بشناسند و از روی بینش زیست کنند. اگر چنین است که باید شاهراهی بروی جهانیان باز باشد و همه در آن گرد آیند. اگر چنین نیاز هایی هست باید این کتاب بلندترین جایگاه را پیدا کند و این چیزیست که باید زمانه آن را نشان دهد.

خرده گیریهای حقیقت گو و پاسخ آن

-۳-

این چهارآسیب را که شمردم درخور چشم پوشیدن و بیپروایی نمودن نیست. دوباره میگویم : پس ماندن شرق‌را دو انگیزه بزرگیست و یکی ازآن دوانگیزه همین آسیبها میباشد . باز دوباره میگویم: تاحال اینست درشرق نه‌دین خواهد بود و نه زندگانی و هردو ناانجام خواهد ماند ، تا حال اینست نام خدا در جهان خوار خواهد بود .

کنون حقیقت‌گو و همراهانش بگویند که چه میباید کرد ؟ ! . . آن پراکندگیها و دسته بندیها ، این ناسازگاری کیشها بادانش وخرد ، آن آلودگی دینداران به‌پرستش این آفریده وآن آفریده وازیاد بردن‌ایشان راستی ودرستی وغیرت و مردانگی را ، این پرداختن آنان بزمانهای بسیار دور و ناآگاهیشان از زمانشان وخودشان ـ گرفتاریهایی باین بزرگی آیا راه کار چیست ؟ ! . . اگر میگویند : پروایی ننماییم و دست روی دست نهاده بنشینیم ، میگویم : برای چه ؟ ! . . . برای چه پروا ننماییم ؟ ! . برای چه با گرفتاریها و درماندگیها بسازیم ؟ ! . آیا خدا ازاین خرسند است ؟ ! . آیا خرد و غیرت چنین کاری‌را روا شمارد ؟ ! . اگر میگویید : میبایدبچاره برخاست. میگویم : پس چه ایرادی شما بکارهای ما دارید ؟ ! . آیا ما جزآن میکنیم‌که بچاره میکوشیم ؟ ! . اگر کتاب راه رستگاری‌را بخوانید خواهید دیدکه آن برای چاره این آسیبهاست . اگر میخواهید که ما بچاره کوشیم ولی به نادانیها و پندار های بیهوده ای‌که شماراست دست نزنیم این یك آرزوی بس بیجاییست که هرگز بآن نخواهید رسید . هر دسته ای همین را چشم میدارند که ما بنادانیهای ایشان دست نزنیم و بادیگران هرچه میکنیم بکنیم . ولی ما هرگز دربند دلخواه این دسته و آن دسته نتوانیم بودن . این چشمداشتها داستان

آن بیماریست که آرزوی تندرستی کند ولی چشم دارد که پزشک دستی باو نزند و دستور پرهیزی یاداروی تلخی ندهد ، پیداستکه چنان بیماری را از مرگ چاره نخواهد بود .

شاید بگویند : « میباید بچاره کوشید ولی راهش نه آن استکه شما پیش گرفته اید . . . » میگوییم شما پیش افتید و از هر راهیکه میشناسید بچاره کوشید . اگر میتوانید چرا بازمیایستید ؟ ! چرا گام برنمیدارید ؟ ! . امروز هزار ها و ده هزار ها دعوی پیشوایی می دارید ، چرا یکیتان پیش نمیافتید ؟ ! .

ما بارها نوشته ایم و دوباره مینویسیم : اینسخنان که ما میگوییم از بهر رستگاری جهانست . ما یکسو خدا و بلندی نام او را میخواهیم و از یکسو بسرفرازی شرق میکوشیم . درچنین کاری خاموشی وبرکناری چهسزد ؟! . ما اینها را که با این زبان ساده مینویسیم ، شما اگر راست میدانید راستی پرستی نمایید و پیروی کنید . اگر راست نمیدانید بنویسید ایرادیکه میاندیشید. هرچه هست گامی بردارید و بکار مردم آیید . شما سالها نان این توده را خورده اید و کمتر سودی بایشان رسانده اید . کنون بهتر از گذشته باشید و ده تن و بیست تن فراهم نشسته بسگالید ، و مردانه و ساده دلانه آنچه میاندیشید و میتوانید بکار بندید . شما بدانید که اینسخنان پیش خواهد رفت و بیگمان در دل ها جا خواهد گرفت . کنون اگر راست است چرا شما از آن باز مانید ؟ ! . اگر نا راست است چرا مردم را نیاگاهانید ؟ ! . من پیشنهاد میکنم شما تا یکسال این نگارشها را بیندیشید و بیآنکه از جا در روید و زبان بسخنان بیهوده باز کنید بداوری پردازید و سر یکسال یا آنها را بپذیرید وگردنگزارید ویا هر پاسخی دارید با زبان ساده و روشنی نگاشته بداوری توده باز گزارید .

شما پیش ازهمه باین پردازیدکه آیا دین از بهر مردمانست یامردمان از برای دین میباشند ؟ ما میگوییم: دین ازبهر مردمانست ، و من درشماره

پیش این‌را روشن ساختم که خدا هیچ کسی‌را ازبهر هیچ کسی نیافریده است و هیچکسی از آفریدگان را در کار های او دستی نیست ، و پیغمبران اگر جایگاه بلندی میدارند همانا درسایهٔ کوششی است که در راه رستگاری جهانیان بکار برده اند . روشنتر بگویم : بزرگترین چیز درجهان بلندی نام‌خدا ورستگاری جهانیانست و در برابر این همه چیز و همه‌کس کوچك میباشد . این چیزیست که ما می‌گوییم . شما اگر این را میپذیرید می‌باید خستوان باشید که کیشها همه بیهوده است و راه دین همانست‌که ما می‌نماییم واگر نمیپذیرید هرپاسخی می دارید بنگارید .

شما همگی میپذیرید که کار دین بیکبار پریشان‌گردیده و بنیاد آن رخنه یافته و میپذیرید که باید بچاره کوشید . کنون چنین انگارید که‌کسانی دلسوزی و مردانگی از خود نموده و انجمنی پدید آورده وهمگی شما را بآنجا خوانده اند، ویکی بسخن پرداخته‌چنین می‌پرسد : بهتراست نخست معنی دین وخواستی را که دارد دریابیم . نخست بدانیم آیا دین برای مردم میباشد ویا مردم‌برای دین هستند . این پرسش را کرده پاسخ از شما میخواهد . هر سخنی را که در آنجا بایستی گویید در پاسخ نگارش های ما گویید و زمینه را روشن گردانید .

شما را دراندیشه می‌گزارم وسخن خود را دنبال میکنم . این آسیب های چهارگانه که شمردم ـ یا یك کلمه بگویم : ناسازگاری که میانه دین و زندگانی پدید آمده‌گذشته ازآنکه خودزیان بس‌بیمناك بزرگیست یکزیان دیگری هم درپی میدارد ، وآن اینکه از آغاز مشروطه‌که‌کشاکش میانه دین وزندگانی بیپرده ترگردید و انبوهی آلودگیهای‌کیشها را دیدند و رشته دینداری‌را گسستند و خودسر گردیدند ، اینان گذشته از اینکه بدینند بهیچ پیوستگی و همدستی درمیان توده نیز دلبستگی‌نمیدارند وهریکی تنها میزیند و تنها میاندیشند، هرکدام آرزوهای بیارج دیگری را در دل گرفته اند و اندیشه های کوتاه دیگری را دنبال مینمایند . امروز جوانان که برمیخیزند هریکی همینکه چیز هایی را از

اینجا و از آنجا یاد گرفتند در خود کمی نمیشناسند و آن چیزها را سرمایه زندگانی ساخته سرمیگردانند و هربزرگی را همپایه خود میشمارند و این از دشوار ترین کارهاست که ما باینهاـ باین سرمستان باده نادانیـ بفهمانیم که زندگانی را راه می باید و این اندیشه های کوتاه کوتاه پراکنده که شما ها میدارید جز مایه سرگردانی نتواند بود ، نیز از دشوار ترین کارهاست که اینها را براه آوریم . این گرفتاری بتنهایی برای نابود کردن یك توده بس میباشد و ما چون ازآن جداگانه وگشادتر ازاین گفتگو خواهیم کرد دراینجا بهمین اندازه بس می‌کنیم .

میخواهم از حقیقتگو بپرسم : آیا چشده که اینان بدینسان رشته را پاره کرده اند واکنون ازچه راه خواهد بودکه اینان‌را براه آوریم؟ ! . آیا نه اینست که اینان ناسازگاری دین را بادانشهای طبیعی وباخرد وبا زندگانی دیده اند و از آن روگردانیده اند ؟ ! . کنون هم آیا راه جز آنست که دین رویه خرد پذیری بخود گیرد و مایه پیشرفت زندگانی گردد تا بدینسان گریختگان باو بازگردند ؟ ! .

حقیقتگو مینویسد : ما در دین راهی را پیش گرفته ایم که در هزار سال و بیشتر کسی آن راه را نرفته است. میگوییم : اگر خواست تو اینست که ما پیروی از کیشهایی (مذهب ها) که اکنون هست نمی‌کنیم چه جای شگفت است ؟ ! . اگر ما خواستیمی از کیشها پیروی نماییم دیگر چه جای این کوششها بودی ؟ ! . چه جای آن بودی که صد زیان وسختی را بخود هموار گردانیم ؟ ! : در جهان کی‌بوده که راهنمایی پیروی ازگمراهان کند ؟ ! . اگرخواستت آنست که دین (دین راستین) نیز راهش این نبوده میگوییم شمااز دین راستین چه آگاهی میدارید ؟ ! . شما که تاکنون اینهمه لغزش های پیاپی بر شما شمرده ایم و همگی نیز بجا بوده و نتوانسته اید پاسخ دهید چگونه میتوانید دین راستین را بشناسید ؟ ! . خواهیم دید که همین حقیقتگو کار ناتوانی و درماندگی را بآنجا رسانیده‌که بگوید خردهای مانارساست . کسی

که بنارسایی خرد خود خستوان میباشد او راست وکج را چگونه داند ؟ ! .
دریغا! شما هریکی سی‌سال وچهل‌سال قرآن خوانده‌اید ومعنی آیه‌های بسیارساده و آسانی را نفهمیده اید و پیغمبریکه آشکاره از دانستن غیب و از آوردن معجزه بیزاری جسته وناتوانی نموده شما صدها داستان غیبگویی ومعجزه آوری بنام او و خاندانش نوشته اید وآنها را از دین میشمارید . با چنین کجراهی شما چگونه توانید در دین داوری کنید ؟ ! .

کسی چون چندبار یکی را آزمود وگفته های اورا استوار و پایدار یافت دل بااو گرم کند واز درهمراهی و پشتیبانی درآید ، و روبرو ایستادن باچنان کسی‌را خیره‌رویی شناخته دور از آزرم ومردی شناسد . این چیزیست که آفریدگار در نهاد آدمی نهاده . ولی چه باید گفت بکسانیکه سرشت ساده خدادادی‌را ازدست هشته‌اند وبحالی افتاده‌اندکه بگفتن نیاید .کسانیکه دراین چند سال همیشه گفته‌های ما را آزموده اند وتاکنون یك‌کجراهی نتوانسته‌اند گرفت دیگر چه‌جای روبرو ایستادنست ؟ ! . . چه‌جای این سخنانست؟! باز حقیقت‌گو بهتر از دیگرانست ومااز و چندان‌گله نمیداریم واین میدانیم‌کهاورا باین نگارش خودخواهی و پرده دری وانداشته واگر پاره سخنان نابجایی (درآخر نامه‌اش) می‌بینیم نتیجه سنگینی بار است که چون نمیتواند پابند های کهن را از خود کنار کند ناگزیر باینسخنان می پردازد . ولی هستند بیفرهنگانی که هیچگاه جدایی‌میانه دانستن و ندانستن و توانستن و نتوانستن و کوشیدن و نکوشیدن نمی‌گزارند ، خیره رویانی‌که پیاپی شکست میخورند وهیچگاه خود را نمیشکنند و بااینهمه لغزشهای پیاپی‌که ماازایشان می‌شماریم همچنان خودرا پیشوا میشمارند و از جایگاهی‌که برای خود (در جهان پندار) در جلوترین ردهٔ توده باز کرده‌اند گامی باز پس نمیروند . شما هیچ باور میکنید که مردیکه تاکنون هیچ کار ارجدار سود مندی انجام نداده و در این آلودگیها که ما یاد میکنیم همپای دیگران بوده چنان مرد بی‌ارجی بخود روا شمارد که بردارد و برای من پند نویسد و هیچ نگوید من‌که هستم و اوکیست ؟ ! . . هیچ نگوید من

اگر فهم و خردم بیشتر ازو بوده چرا تاکنون هیچ کاری نتوانسته‌ام ؟ ! ..

حقیقت‌گو می‌نویسد : «از سخنان شما بر می‌آید که مردم امروزنیز نهایت نیاز را براهنما دارند» ، واز این درشگفت می‌شود . راست گفته‌اند : بدهکار راچون بخود گزاری کم‌کم طلبکارشود. یکدسته پندار پرست نیز چون نکوهش نشنوند کم‌کم پندار های خودرا چیزهای بسیار پایداری انگارند و بیکبار خود رافریب دهند. اینسخن او درست بدان می‌ماند که بیماری بپزشك بگوید آقای دکتر من از گفته های شما چنین می‌فهمم که باید اکنون هم‌که بیمارم دارو بنوشم . آیا پزشک باین گفته او چه پاسخ خواهد داد جز آنکه برنادانی او افسوس خورد ؟!

من بارها نوشته‌ام هرگز دربند نامی نیستم وهیچگاه نمیخواهم میدانی باین سخنان بدهم. جهان باسخن نمیگردد و از کشاکشهایی که یکدسته برسر این نام و آن نام کنند جز زیان سودی نباشد . ولی میخواهم بدانم این چگونه شود که مردم امروز باین آلودگی و گمراهی نیازی هم براهنما ندارند ؟ ! . . اگر چنان باشد پس‌چاره این همه گمراهی چیست ؟ ! . .

این خود چگونه درست می‌آید که جهانرا هرگز راهنمایی نباشد ؟ ! .. کسانیکه اینرا باور می‌کنند باید یا بگویند که خدا از راه بردن جهان بستوه آمده و از آن‌رو گردانیده، یا بگویند سرشت مردم عوض شده که دیگر گمراه نشوند ونیاز براهنمایی کسی نیفتد. آیاشما کدام یکی‌را از اینهارا میگویید ؟ ! . .

اگر میگویید خدا همینکه سه‌چهار هزارسال جهان را راه برده دیگر آنرا بخود رها کرده وبدست آزمندان اروپا سپارده بسیار نادانید وبسیارگستاخید. ای بیچارگان زمین صدهزارها وملیونهاسال برپا خواهد بود. این چه‌نادانیست‌که دست خدارا ازآن کوتاه شمارید ؟ ! . . اگر میگویید سرشت مردم دیگرشده و هیچگاه گمراه نگردند این نادانی دیگری خواهد بود وهرکس ازشما خواهد پرسید پس اینگمراهیهاکه امروزاست چیست ؟ ! . . شاید بگویید قرآن درمیانست ونیازی براهنما نیست. می‌گوییم اگر بودن قرآن بس‌بودی بایستی اینگمراهیها

نبودی . این بابودن قرآنست که مردمان اینهمه گرفتار و آلوده‌اند وشما می‌بینید که خود آن کتاب دستاویز بزرگی برای بدآموزان و گمراهان شده . وانگاه ما نشان دادیم که آنانکه قرآن میخوانند از بس در گمراهیها فرو رفته اند و جلو چشمهاشان پرده فروهشته شده معنی آشکارترین آیه های آنرا نمیفهمند . پس چگونه توانید گفت قرآن بس‌است ونیازی براهنمای دیگر نیست ؟! گذشته از این مگر این کیشهای گوناگون اسلامی بروی قرآن پدید نیامده است ؟! مگر همگی آنان ازقرآن دلیل براستی کیش خود یاد نمیکنند ؟ !.

در اینجاست که میباید زشتی پندار های بیهوده نیك نمو دار گردد . دراینجاست که میباید دانسته شود پندارپرستی خردها را تباه گرداند . یکدسته مردمی در سخت‌ترین روز درماندگی وگرفتاری یکی از میانشان بالا افراشته و باصد زبان وگزندیکه بخود هموار می‌گرداند میخواهد آنانرا رها سازد ـ بدبختان آن گرفتاری ودرماندگی خود را بیکبار فراموش کرده درگفتگوی ایشندکه آیا ما را رهاننده تواند بود یانه!

ای درماندگان شما هر باوری می دارید بدارید و هرچه می پندارید بپندارید . لیکن بگویید : پس‌از همه‌آنها آیا باین گرفتاریها ودرماندگیها چه‌کنیم؟ آیا درپی چاره باشیم یانباشیم ؟!.. هر پاسخی می‌دهید بدهید تاآنچه در درون شماست همه بشناسند .

کسانیکه می‌گویند : چون قرآن در میانست و بهیچ کوششی نیاز نیست بگویند پس بآن گمراهیها و بدآموزیهایی که پس از قرآن پیداشده و قرآن پاسخی بآنها نداده (و خود نبایستی دهد) چه می‌گویند ؟! . . خواهند گفت چه‌گمراهی؟ ! . . ، و من چون نیك میدانم که اینان آن نیستندکه یك بدآموزی را بشناسند و زیانهای آن را چندانکه هست بدانند اینست ناگزیرم یکا یك یادآوری کنم .

نخست فلسفه یونان‌را نام می‌برم . مابارها ازاین سخن رانده وزیانهای آنرا باز نموده‌ایم . ولی باشدکه پارهٔ خوانندگان آن گفتار ها را نخوانده‌اند

و معنی درست فلسفه را نمیدانند . من ایشان را بازگشت میدهم بگفتاریکه در شماره ۳ امسال زیر عنوان «درپیرامون تاریخچه شیروخورشید» نوشته شده . در آنجا بامثالی معنی درست فلسفه نشان داده شده . دریك گوشه‌ای نشستن و چشم رویهم نهادن و با پندار و انگار در پیرامون جهان و دستگاه آفرینش چیزهایی بافتن- این بوده معنی درست فلسفه ومن درجهان لغزشی بزرگترازاین نمیشناسم . این فلسفه گذشته ازآنکه سراسر پندار بافیست و نتیجه‌ای از آن جز پاشیدگی اندیشه و ناتوانی خرد برنخیزد و بیگمان مغز را آشفته میسازد، بادین و خداشناسی هم بیکبار ناسازگار است . بلکه می باید گفت که دین و خداشناسی‌را از ریشه برمی اندازد و شما اگر میخواهید زیان آنرا نیك دانید گفتار ٦ راه رستگاری را خوانید .

این فلسفه از روزیکه پایش بشرق رسیده کسانی بدشمنی برخاسته‌اند و بلکه خونهایی نیز درسرآن ریخته شده ، لیکن همه‌آنها عنوان کشاکش داشته است و کسی گره از کار نگشاده وراه گمراهی فیلسوفان را نشان نداده . یك بدآموزی که پیدا میشود شما یکبار آن می‌کنید که بدشمنی برخیزید و درهمه جا از آن بدگویید و مردم را برآن شورانید ، یکبار نیز این می کنید که بادلیل بیپایی‌آنرا روشن سازید و مردمانرا از دو دلی بیرون آورید . درباره فلسفه آنچه مامیدانیم کوششها همه از آنراه بوده است و کسی کجی راه آنرا بادلیل باز ننموده و اینست که باهمهٔ آن نکوهش ها و دشمنیها که شده فلسفه روز بروز بر رواج افزوده وباهمه کیشها در آمیخته است وکار بجایی رسیده که بیشتر کسان گفته های فیلسوفان را همه راست شمارده و برآن شده‌اندکه اسلام را باآن سازش دهند و در همهٔ کتابهای دینی‌که نگاه کنید در گفتگو از هستی خدا دستاویزی جزراه کج فلسفه (دور و تسلسل) نیست و آنرا استوار ترین دلیل خود میشمارند ، وکار رواج آن بجایی رسیده که درنجف و قم و دیگر جاها درس فلسفه می‌گویند و بگمان خود برای پیشوا گردیدن باید آنراهم یاد گیرند. من میشناسم مردی‌را که ازیکسو درمدرسه درس فلسفه

می‌گوید وازیکسو انجمن برپا کرده تفسیر قرآن یادمیدهد وناسازگاری یابهترگویم دشمنی‌را که میان آندو هست بیکبار فراموش کرده‌اند. اینهارا می‌نگارم تابدانید که پاسخ فلسفه بادلیل تاکنون داده نشده بود .

پس‌ازآن باطنیگری را یاد میکنم . این یکی از زشترین بدآموزیهاست که از قرن دوم اسلام پدید آمده وشما اگر میخواهید گوهر آنرا شناسید و از زیانهایی‌که باخود داشته آگاه گردید راه رستگاری را بخوانید وسپس‌جلد سوم تاریخ جوینی را از دیده گذرانید . این گمراهی نیزاز یکسو باخرد نبرد می‌کند و از یکسو بنیاد دین و خداشناسی را لرزان میگرداند . امروز شما دسته‌ای بنام باطنی نخواهید شناخت ولی‌اسماعیلیان وعلی‌اللهیان بازماندگان ایشان می‌باشند واز آنسوی همه کیشها هر یکی بهرهٔ دیگری از باطنیگری یافته است وهمگی آلوده میباشد . چندی پیش می‌بینم در روزنامه‌ای شعرهای «هر لحظه بشکل آن بت عیار برآمد ..» را که نمونه‌ای از پندار های باطنیگری است چاپ کرده و بالای آن چنین می‌نویسد : «فی مراتب‌العلویه». نادانك پنداشته شعرها درستایش امام‌علی‌ابن‌ابیطالب میباشد واین‌نمونه‌است‌که چگونه این‌بدآموزیها بازاری شده و بارنگهای گوناگون در کتابها و دلها جاگرفته است .

پس از آن صوفیگری‌را نام می‌برم . ما از این نیز درراه رستگاری و دیگر جاها سخن رانده‌ایم و نیازی بگفتگوی دیگر نمانده . پس از آن خراباتیگری را یاد می‌کنم . از آن نیز درراه رستگاری سخن رانده‌ایم. من دوست میدارم خوانندگان گفتاریرا که درآن‌کتاب بنام «دین برای دانش‌پژوهی نیست» بخوانند تانیك دانند که زمینه برای پیدایش خراباتیگری از کجاپیدا شده است . درجاییکه شما بدین رنگ دانش پژوهی دهید و برآن باشید که از آغاز آفرینش وچگونگی‌آن گفتگو دارید وپندار های ننگین کعب‌الاحبار و وهب‌بن منبه را درکتابها بیانبازید بیگمان همه‌ایراد های خراباتیان راست است وشما هیچ پاسخی‌بآنان نتوانید داد. این‌جدایی‌که ما میانه‌دین وخواست آن‌بادانش و راه آن پدید آوردیم واین دورا از هم جدا کردیم یکی از ارجدارترین

و بزرگترین زمینه هاست و میباید گفت یکی‌از ستونهای دین می‌باشد . ولی‌شما آن‌را بینیدکه این تا کنون پوشیده مانده وهواداران دین نه‌تنها آنرا نشناخته اند (ودر هیچ جایی شما نشانی از چنان سخنی نخواهید یافت) خود آنان دین را بادانش پژوهی بهم درآمیخته اند وآن نتیجه بدست‌آمده‌که خراباتیگری پدید آید و آن رسواییها پیدا شود و شما اینرا بیگمان دانید که پیش آمد دلگداز مغول و آن زبونی و درماندگی‌که مردم در برابر آن خونخواران‌نشان دادند جز نتیجه این چند بدآموزی نبوده . وآنگاه تازه پس از قرنها که آن سخنان کهنه‌گردیده بود کسانی ازنادانی یااز بدخواهی دوباره آنهارا نوین ساختند و دلها پرگردانیدند .

پس از همه مادیگری را یاد می‌کنم که بیکبار خدا و روان و خرد را نمیپذیرد وبراستی و نیکی ارجی نمیگزارد و جهانرا جز یکدستگاه بیهوده‌ای نمیشناسد و آدمی را از جانوران جدا نگرفته زندگانیرا جز کشاکش و نبرد نمیداند ، و یك گمراهیست که رویه دانش بخود گرفته و صد ها دانشمندان بنام در شرق و غرب پیرو آن میباشند و هزار ها کتاب بهواداری از آن نوشته‌اند ، و چون همراه دانشهای طبیعی از اروپا برخاسته وهمپای آنها در سراسر جهان انتشار یافته نیرومندترین بدآموزیهاست و بهرکجا رسیده همچون بیماری وبا پیر وجوان وبزرگ وکوچك همه‌را آلوده گردانیده ودلها را بلرزه انداخته است و بیگمان بیشتری از همانانکه سنگ دین بسینه می‌زنند و دعوی پیشوایی می‌دارند در دلهای خود جز باور سستی نمیدارند وچه بسا که بیکبار از خدا و دین بیزارند .

اینهاراکه فهرست‌وار میشمارم درشماره های چهار ساله پیمان ازیکایك آنها گفتگوکرده وبخواست خدا وییاری او پاسخی را که میبایست داد داده‌ایم و اینجا که می‌شماریم میخواهیم که حقیقت‌گو و همراهان او که می‌گویند قرآن بس است بگویند پاسخ اینها را که پس از قرآن پدید آمده که باید دهد وچگونه باید دهد ؟ ! . اگر کسی اینهارا نیك سنجد و باخرد آزاد باندیشه

بسیارد این گمراهیها هر کدام به تنهایی کمتر از بت‌پرستی نیست و برخی از آنها بویژه صوفیگری و باطنیگری و خراباتیگری و مادیگری زیانش بیشتر و ننگش فزونتراست . هرکدام بتنهایی چنانست چه‌رسد بآنکه چندتا رویهم آمده است ؟ ! . . چه‌رسد بآنکه باآسیبهای خود دین دست بهم داده است ؟ ! .

کمتر زمانی چنین گمراهیها در میان بوده . امروز شما کمتر کسی را خواهید یافت که بچندین گمراهی آلوده نباشد . یکرشته چیزهایی هست‌که اگر کسی نبیند کمتر باورکند . درجاییکه پدر دربرابر یك‌پیر بیسوادی زانو بزمین میزند واو را قطب جهان میشناسد پسر خدای آفریدگار را نمیشناسد وزبان از ریشخند باز نمیدارد . از یکسو از هر گوشه عربده مادیگری بلند است و از یکسو شهری نیست‌که چندین بتخانه در آن نباشد . مردی که درجوانی با خدای آفریدگار همه گردنکشی نموده و نام او را خوار داشته همینکه رو بپیری می‌آورد یا باترسی دچار می‌آید بمردگان پناهیده گردن دربرابر آنها کج می‌نماید . نام خدا خوار وخواست او بیکبار ازمیان برخاسته . در جاییکه هیچ راهی نمانده شما چگونه میگویید نیازی براهنما نیست ؟ ! ! من نمیدانم شما در پی چه هستید وچه میجویید ؟ ! . نمیدانم چگونه این گمراهیهارا بااین بیمناکی کمتر از بت‌پرستی مردم عرب میشمارید ؟ ! . جز آنکه بگویم دلبستگی بگذشته شما را از حال خودتان و زمان خودتان بیکبار ناآگاه گردانیده . جز آنکه بگویم مردگان هزار ساله‌اید که بزندگان در آمیخته‌اید . جز آنکه بگویم از معنی دین و زندگانی و زیانهاییرا که این گمراهیها دارد ناآگاهید . جزآنکه بگویم اندازه خواری وسرافکندگی توده های شرقی را نمیشناسید .

بدتر از همه آنکه ماکه بچاره این دردها برخاسته‌ایم وبی آنکه دربی نامی باشیم و آرزوی جایگاه برتری نماییم و از شما مزدی خواهیم آرام و بی هایهوی یکایك این گمراهیهارا برمی‌اندازیم . شما بدبختان اینرا هم برنمیتابید و بهینسان زبان بآزار باز می‌دارید . ای بدبختان‌که همه چیز را فدای پندار های بیهوده خود میکنید !

شما را ناگوار می‌افتد که ما همیشه نام خدارا می‌بریم و همیشه می‌گوییم
این کار ها را با«خواست خدا» انجام می‌دهیم . بجای خرسندی وشادمانی از
شنیدن نام خدا دلگیر میشوید ورودرهم می‌کشید. آخر نمیگویید اینهمه‌گمراهی‌های
بزرگ وگرفتاریها بسیار بیمناك بی‌خواست‌خدا چگونه چاره پذیرد ؟! . تا پشتیبانی
خدا درمیان نباشد یکدسته چگونه توانند بااینهمه گمراهیها وگرفتاریها برآیند ؟!.
این کاریکه ما برخاسته‌ایم یکی از بزرگترین و سخت‌ترین کار هاست و جز
بخواست خدا و یاری او هرگز نتواند بود. آنچه باید ما کنیم تنها پاسخ‌گفتن
باین بدآموزیها وگمراهیها ونبرد نمودن باآنها نیست و بچیز های بس ارجدار
دیگری خواهیم برخاست . ولی‌شما تنها آن پاسخ گفتن راگیرید ونیك اندیشید
هزار سالست چندین دسته ـ و هر دسته‌ای ازراه دیگری ـ سرگرم بافندگی
بوده‌اند و هزار ها اندیشه های کج و درهمی پدید آورده‌اند ، واینها چنان
درهم آمیخته و سر درگم شده که کسی اگر تنها در پی فهمیدن و از هم
جدا کردن آنها بودی خودرا دربرابر یك‌کار بس‌دشواری دیدی ، چه‌رسیدی
بآنکه کسی آنها را از هم جدا ساختی و هر یکی را بریشه و بنیاد خود
برگردانیدی وبهرکدام از راهش پاسخ میدادی ؟!. شما گویا فراموش کرده‌اید
که چندسال‌پیش کمترکسی میدانست خراباتیگری چیست وخراباتیان چه‌میخواسته‌اند
و عنوان سخنانشان چه بوده و از چه راه میتوان بآنان پاسخی داد ؟ ! . .
یکدسته که هواداری می‌نمودند آنرا راهی از دینداری و خداجویی میشناختند
و کسانی‌راکه یگانه هنرشان خرده‌گیری برآفرینش وزباندرازی وگستاخی با خدا
بوده یکدسته مردان خداپرست یا بگفته خودشان (عرفای الهی) میشماردند و
بکلمه‌های می و شاهد و پیرمغان و مانند اینها که در گفتار های ایشانست
بگزارش معنا های دیگری میدادند ، و دیگران که این گزارشها را براست
نمیداشتند وخراباتیانرا گمراه میشماردند بیش‌ازاین نمیگردندکه از ایشان بدگویند
و نکوهش دریغ ندارند.

چندین رشته گمراهیهای سردرگمی از اینگونه یك کسی بی‌خواست خدا

چگونه توانستی باینها نبرد آغاز کند و بهر یکی از راهش پاسخ گوید ؟! .
ایراد هایی‌را که ما بفلسفه یونان گرفتیم راست‌ترین ایراد هاست و در هزار و دویست سال که این فلسفه درشرق رواج یافته هیچکسی باین ایرادها برنخاسته است .

یا پیراستن دین را از پندار های بیهوده در دیده گیرید . آیا از چه راه بایستی‌گوهر دین را از صدها پندار های بیهوده جدا گرداند وچنین کاری بی یاری خدا چگونه انجام‌گرفتی ؟ ! . اگر این‌کارها چندان آسانست که هرکسی بسرخود تواند آنها را کرد چرا تاکنون نکرده اند ؟ ! . پنجاه یا شصت سال بیشتر است که فلسفه مادی و دانش های طبیعی در شرق‌رواج یافته و همه‌جا را تکان داده ، و اینها یکی با بنیاد دین و دیگری با همه کیشها ناسازگار است و دراین چندگاه ملیونها کسان‌را از دین بیزار گردانیده آیا تاکنون چه‌پاسخی‌بآنها توانستندداد ؟ ! . بارها در روزنامه های فارسی و عربی اندیشه فیلسوفان مادی درباره جاویدانی روان که آن را بیپا میشمارند و ریشخند های زهر آلود می‌نمایند چاپ یافته است ، آیا تاکنون چه‌پاسخی بآن‌ها داده شده؟! راستی هم اینست‌که اگر داستان جدایی جان و روان را که ما بازنمودیم کنار گزارید نه‌جاویدانی روان را توان‌پذیرفت و نه بفلسفه مادی پاسخ روشنی توان گفت . کنون میپرسیم چشده‌که این داستان جدایی جان و روان را تاکنون هیچ‌کس ننوشته است ؟ ! .

هنگامیکه در سال سوم پیمان این زمینه را روشن گردانیدیم، ما آن را یکچیز ساده ای گرفتیم . ولی دیدیم یکی‌آن را گرفت و در اینجا وآنجا بازار خود را گرم ساخت و آنگاه چنین گفت : من این را با هوش خود از اخبار بدست آورده ام اگر در جای دیگری هم نوشته من نخوانده ام . یکدسته گفتند : آن را از فلسفه گرفته است . دیگران سرودند که از کتاب مولای ما (مفاوضات) برداشته است . هریکی آن را برای پیشوایان خود آرزو کردند . بتازگی نیز یکی ازخوانندگان پیمان ـ یکیکه ما او را باخرد

می‌پنداشتیم و می‌بینیم بارش سنگینتر از خردش میباشد ـ چنین گفته شایدآن در جایی بوده و ما نمیدانیم . من بیکایك اینان پیام می دهم که دلیل خود را نشان دهند . آیا در کدام اخبار چنان چیزی هست ؟ ! . کدام فیلسوف آن را نوشته ؟ ! . در کجای کتاب مولای شما چنین سخنی هست ؟!. اگر راست گفته اید دلیل خودرا نشان دهید و اگر دروغ گفته‌اید باری شرم‌کنید . من دلم میخواهد میدان داشتیمی و سخنانی را که در کتابهای اخبار و فلسفه و دیگر جاها درباره « روح » نوشته اند می‌آوردیمی تا خوانندگان دانستندی که ارسطو و افلاطون و بوعلی سینا و نصیرالدین توسی و صدها دیگران چه‌راهی را در این زمینه پیش گرفته اند و ما چه راهی را پیش گرفته ایم؛ تاکنون ما بارها از جان و روان سخن رانده‌ایم بااینهمه من بار دیگری بآن زمینه خواهم پرداخت تا بی بنیادی فلسفه مادی را نیك روشن گردانم و خوانندگان خواهند دید که این یك اندیشه بسیار ساده دربارهٔ جان و روان چه‌جایگاهی را برای خود پیدا می‌کند .

در این زمان‌که رواج دانش اندیشه ها را زیر و روکرده و مادیگری سراسر شرق و غرب را فرا گرفته و هزارها کتاب در بیپایی دین پرداخته شده ومیشود وصدها دانشمندان بنام اروپا وامریکا خدارا بیکبار انکار می‌کنند، درچنین زمانی درفش دین برافراشتن وبا همه دشمنان آن بنبرد برخاستن جز بخواست خدا و پشتیبانی او چگونه تواند بودن ؟ ! . پس چرا از ملیونها مردمان دیگری‌این‌کار را نکرد ؟!. ماروزیکه بکار برخاستیم دین مایه سرکوفت گردیده و کمترکسی امید بازگشت آن می‌بست و من ازگام نخست نیك‌میدانستم که باید با صد نادانی جنگید ـ از یکسو با بیدینان و هواداران فلسفه مادی نبرد کرد واز یکسو باپندارهای بیهوده و آلودگیهای کیشی بکوشش برخاست ـ اگر خدا را پشتیبان خود ندانستمی بچنین کاری‌کی برخاستمی ؟ ! . من نیك میدانستم که باید با صد دسته در کشاکش باشیم و اگر در برابر یکی اندك کوتاهی از خود نشان دادیم و یا بلغزشی دچار آمدیم همه‌کوششها هدر خواهد

گردید . کسانیکه پیمان را ازسال یکم آن خوانده اند نیك میدانندکه ما همیشه در پیکار بوده ایم و یکی پس از دیگری ، با اروپاییگری و ادبیات وفلسفه و صوفیگری و کیشهای بیهوده به جنگ برخاسته ایم وهزاران کسان را ازخود رنجانیده‌ایم ـ گذشته از آنانکه از راه رشك دل پر از کینه پیمان میدارند ـ و اینان همگی همیشه چشم براهند که یك لغزش از ما پیدا کنند و آن را چندین برابر بزرگ گردانند و هیاهو برانگیزند . واین جز در سایه نگهداری خدا نیست که تا کنون نتوانسته اند لغزشی پیدا کنند و پس از این نیز نخواهند توانست .

کسیکه براهنمایی جهان برمیخیزد ـ اگر خواست خدا همراهش نیست ـ از گام نخست درماند و این نداند که چه کند و بمردمان چگوید وناگزیر گرددکه بسخنان بیخردانه برخیزد و زبان ریشخند مردم‌را بخود بازکند . بجای نبرد با گمراهیها و چاره اندیشیدن به بیماریها بمناجات بافی برخیزد ودر میان فارسی زبانان عربی (عربی غلط و خنده‌آور) سراید و بهرکاری یك جای ایراد دیگری باز می کند . شما این کار را آسان می شمارید . ولی‌هرگز چنین نیست .

شما بهتراست نگاهی نیز بکارهای دیگران اندازید. امروزهزاران‌کسان دعوی راهنمایی و پیشوایی می دارند ، ولی آیا چه می کنند ؟ ! . در جای دیگری نیز گفته ام از سالهاست که در شهر های شرق دسته هایی با نام های گوناگون بنگهداری دین وجلوگیری ازپیشرفت بیدینی میکوشند ، ولی یگانه راهیکه میشناسند و پیش گرفته اند جز آن نیست که ستایش های گزافه آمیز پیاپی از اسلام و یا از مسیحیگری واز بنیادگزاران آنها نمایند و دراین‌باره پافشاری ازخود نشان دهند. ومن میپرسم آیا از این چسودی تواند بود ؟ ! . آیا پراکندگی را که در میان دینهاست و از هرکدام ده یا بیست کیش جدا گردیده چاره خواهدکرد ؟!. آیا بمادیگری پاسخ خواهد داد ؟!. آیا ناسازگاری را که میانه دین و دانش هاست از میان خواهد برداشت ؟ ! . آیا به تباهی

خوی ها و سستی خرد ها چاره خواهد نمود ؟ ! . آیا جلو آزمندان اروپا را خواهد گرفت ؟ ! .

نیز گفته ام که در ژاپون و نیویورك کنگره پدید آورده ونمایندگانی از همه دینها و کیشها ـ از شرق و غرب ـ در آن گرد آمدند و چنین اندیشیدند که همگی دست بهم داده و در برابر بیدینی یك « فرونت » پدید آورند . یگانه چاره ای که باندیشه ایشان رسید این بود، که توگویی بجنگ آدمیانی میرفتند که بفزونی شماره یاران خود کوشیدند . چرا این ندانستند که بیدینی از پندار های بیپایی‌که دینهارا فرا گرفته برخاسته است ، ازپراکندگی که میان آنهاست پدید آمده ، از ناسازگاری‌که میانه دانشها وکیشهاست زاییده شده ، و تا اینها هست هرگز چاره آن نخواهد بود و آنان اگرهم شمارهٔ خود را بملیونها و صد ملیونها رسانند بهیچ کاری دست نخواهند یافت ؟ ! . چرا ندانستندکه بیدینان کسان بیگانه‌ای نیستند و در جای دور نمی باشند ، بلکه فرزندان و برادران و خویشان خود آنان هستند و آنان را با زور و فشار بدین نتوان آورد و از دسته بندی و فزودن بر شماره خود هیچ سودی نتوانند برد ؟ ! . چرا ندانستند که آن چند تیرگی که در میان خود ایشانست و هر دسته ای دیگران‌را بیدین ودوزخی میشمارند برنده‌ترین افزار در دست بیدینان تواند بود ؟ ! چرا ندانستند که گروهیکه خود با یك دیگر همداستان نیستند و این نمی توانند فراهم نشسته با دلیل جدایی را از میان بردارند چنان کسانی اگر براهنمایی دیگران کوشند همه کس بر نادانی آنان خواهد خندید ؟ ! . . چرا آنهمه کسان راه کوشش را نشناختند ؟ ! . . اگر به چنین کاری بیخواست خدا وبیراهنمایی او راه توان برد چرا آنان نتوانستند برد ؟ ! .

بهتر است دلیل دیگری یادکنم : چندی پیش یکی نزدمن آمده چنین میگوید : « شما میگویید همه دینها یکی شود . این را پیش از شما مولای

ما فرموده است . . . » گفتم : من نمیگویم : همه‌دینها یکی شود. بلکه میگویم در جهان یکدین ـ یکدین راستین ـ باشد واین جزاز آنست که شمامی‌سرایید. و آنگاه مولای شما در کجا چنان سخنی را گفته است ؟ ! . پاسخ داد : در آنجا که می فرماید : باهمه دینها بنیکی آمیزش کنید و همه را به یکدیده ببینید . گفتم : این کجا ویکی شدن دینها کجاست ؟ ! . و آنگاه مگر کار تنها گفتن است ؟ ! . اگر یك کسی گفت باید همه‌دینها یکی باشد از همین یك سخن نتیجه تواند بود ؟ ! . مگر این کیشهای گوناگون و این پراکندگیها خود بخود پیدا شده است که همینکه کسی گفت نباشند و یکی شوند خود بخود از میان روند ؟ ! ، آیا کار باین آسانیست ؟ ! .

کسیکه آرزومند است همه دینها یکی گردد ـ براست‌تر گویم: در جهان همه یکدین باشد ـ باید نخست آن دین راستین را در میان گزارد و با زبان ساده و بادلیل های خردمندانه آنرا روشن گرداند ، و سپس بکیشهای بیهوده بردازد و بیاپی یکایك آنها را باز نموده سنك از جلو پای فهم ها بردارد و بدینسان راه برای یکی شدن دین باز کند . آیا مولای شما کدام یکی از این کار ها را کرده است ؟! . . آن راه روشن که او بمردم نشان‌داده کدام است ؟! آیا می‌توانید آنرا در چند جمله بگنجانید و بما بگویید ؟ ! . . آن پاسخهایی را که او به‌گمراهیها داده‌کدام است ؟! . . مولای شما بیش از این چکار کرده‌که گمراهیهای پیش‌را از صوفیگری و شیعیگری و مسیحیگری ومانند این درهم آمیزد و یك گمراهی نوینی پدید آورد ؟ ! . .

ما در راه رستگاری نشان داده‌ایم که این شیوه کهن فریبکارانست‌که چون برخاستند ، بجای نبرد باگمراهیها میانه آنها آشتی دهند وچند گمراهی را درهم آمیخته ویك گمراهی نوین پدید آورند وداستان مانی را برای مثل یاد کرده‌ایم ودر اینجا بامثل دیگری آنرا روشن می‌گردانیم: چنین انگارید دو تن باهم دعوایی می دارند و یکی از دیگری هزار ریال میخواهد و آن خود را بدهکار نمیشناسد . اینان اگر بنزد یك داور قانون شناسی روند بگفتگو شان

رسیدگی کرده اگر دید دادخواه دلیلی از نوشته یا گواه میدارد دعوی را براست داشته بدهکار را ناگزیر از پرداخت هزار ریال گرداند و اگر دید دلیلی نیست او را دور راند . لیکن اگر آنان بیك داور قانون ناشناسی رسند او چون نداند چه گوید واز چه راه داوری نماید میانه آنها بآشتی کوشد . آنرا گوید پانصد ریال بده واین را گوید پانصد ریال نگیر . این کار در داوری چندان زیانی ندارد ولی در راهنمایی سراپا زیانست ومردمانرا که گیج گمراهی‌های پیشین می‌بودند گیج‌تر گرداند .

اینها را که می‌نگارم همگی از بهر یك خواست است ، و آن اینکه راهنمایی بجهان جز بیاری خدا و پشتیبانی او نتواند بود ، و این بر من ناگوار است که ناگزیر شده اینسخنان را می‌نگارم . فراموش نمیکنم در بیست و اندسال پیش که در تبریز میزیستم روزی گذارم بسربازخانه افتاد و دیدم سرکرده‌ای بیکدسته ازسواران قرداغ مشق‌میدهد وچون سواران فارسی نمیفهمند ناگزیر می‌شود یکبار فرمان دهدویکبار نیز آنرا بترکی ترجمه کند مثلاًبگوید : «براست ـ صاغه‌ا!» ما نیز با کسانی دچاریم که دریافتهای ساده‌ونیروهای خدادادی را از دست داده و بیکحالی افتاده‌اند که بگفتن نیاید . بارها گفته ایم : خدا در نهاد آدمی راستی‌پرستی نهاده واین گوهرترین خویهای اوست . یکمردی باروان درست همینکه بشنود درچنین زمانی که بنیاد دین رخنه پذیرفته ونام خدا خوار گشته یك کسی بالا افراشته وبیاری دین برخاسته و از راه دانش وخرد بنیاد دین و خداشناسی را استوار می‌گرداند بسیار شادمان گردد و راستی پرستانه بیاری برخیزد . ولی چه باید گفت بآن بدبختانی که خویهای پاك خدا دادی را از دست داده وجز یکمشت پندار های بیهوده که درمغز آ کنده‌اند سرمایه و جز از رشک و خودنمایی کالایی نمیدارند . در برابر این کسان است که ناگزیریم یکبار راستیها (حقایق) را باز نماییم ، دوباره بگوییم : اینهاراستی هاست و از برای آن می‌باشد که شما بشنوید و بداوری خردسپارید و بپذیرید و بکار بندید و از برای آن نمیباشد که گرفته و در اینجا و آنجا سرمایه

خود فروشی سازید ، سه باره یادآوری کنیم که این راستیها همه از یکراه است و شما باید آنها را بپذیرید ؛ نه اینکه هرکسی بدلخواه نیمی را بپذیرید و نیمی را کنار گزارید ، چهارباره روشن گردانیم که چون مردم گمراه شدند باید براه آوردن آنان کوشید و این هیچ بدی ندارد که کسی راهنما باشد - بدینسان همچون کودکان از دستشان بگیریم و گام بگام راهشان بریم .

اگرچه دراین یکرشته گفتارها روی سخن را با کسانی میدارم که از راه خرده‌گیری و زباندرازی درآمده اند واینست منهم ازدر نکوهش و تندی درمی‌آیم و بدینسان ایراد ها می‌گیرم . ولی چون میدانم در این زمینه کسانی ازهواخواهان بهنامه نیزبدشواری خواهند افتاد اینست میخواهم زمانی خرده‌گیران را فراموش کرده وروی سخن‌را از ایشان برگردانیده بادیگران بگفتگو پردازم و اینک می‌گویم :

این گرفتاریهاکه امروز شرق دچار است آن قاعده‌را روشن می‌گرداند که گفته اند :« دروغ هر چند پیش رود در جایی خواهد درماند » .

این بسیار رخ دهد که‌کسی دغلکاریهایی کند و دروغهایی پردازد وزمانی از آنها سود جوید ولی سرانجام پاپیچش گردیده‌گرفتارش کند و چه‌بسا دغلکارانی که شومی کار های ایشان پاپیچ فرزندان و نوادگانشان‌گردد و چه بسا کسان بیگانه زیان آنرا کشند . گرفتاریهای امروزی شرق از این راه است و من اینک آنرا روشن می‌گردانم :

هزار و سیصد سال پیش پیغمبر اسلام در مکه برخاست و برستگاری جهان کوشید ، وپس‌از بیست‌واند سال رنج وتلاش چون مردان ارجدار بسیار نیکی همچون علی و بوبکر و عمر و کسان دیگری از قریش باو گرویده و بیاریش برخاستند واز آنسوی عرب مردم بیابانی وساده ای می‌بودند وآلودگی کم می‌داشتند کار پیش رفت و دین اسلام بنیاد یافت . نخست کارها بس ساده میبود . یاران پیغمبر او را جز یکمرد برگزیده خدایی نمی‌شناختند وبا اینهمه در راهش جان دریغ نمی‌گفتند . ولی چون پنجاه و شصت سال درمیانه گذشت

و آن جانبازان کم کم از میان رفتند و اسلام نیز نیرو گرفته و از هر سو
سود جویان و دغلکاران باو رو آورده بودند و اینان چنانکه شیوه همیشگی
ایشانست بسادگی دین خرسندی نمیدادند و از اندیشه کوتاه خود هرزمان دروغ
دیگری بیرون می‌ریختند وهرزمان چیزهای دیگری به‌پیغمبر ودین او می‌بستند و
تا آنجا رسید که گفتند پیغمبر سایه نمیداشت ، و همیشه ابری برسرش سایه
می‌انداخت ، و مهر پیغمبری بردوش می‌بود ، و شبیکه بجهان آمد ایوان خسرو
افتاد ودریاچه ساوه خشکید ، وخدا جهان را از بهر او و خاندانش آفریده
بوده ، و دار وندارش همان بوده وبس - پیاپی از این گزافه‌ها بیرون ریختند.
پیغمبر چون برخاست یکی ازگرفتاریهایش این بود که کسانی بانگیزش جهودان
وترسایان نزد اوآمده کارهای نیارستنی می‌طلبیدند وآگاهی از ناپیدا میخواستند
وپیغمبر ناگزیربود پیاپی پاسخ داده بگوید: «من اینهارا نتوانم» لیکن اینان صدها
داستان از آنگونه ساخته و بنام او بر زبانها انداختند . یاران خود پیغمبر
هرگز آگاهی از اینگونه گزافه‌ها نمیداشتند ولی آن جانبازیها را در راه وی
می‌کردند . اینان جانبازی و غیرت را کنار گزارده بجای آنها باین ستایشها
و دروغ پردازیها پرداختند ، و چون انبوهی از این راه نان میخوردند روز
بروز آنرا فزونترگردانیدند .

از آنسوی تازمان امام علی‌بن‌ابیطالب چندان گفتگویی در باره خلافت
نبود ولی چون علی کشته شد وپسر او حسن‌بن‌علی خلافت را بمعاویه واگزاشت
و معاویه که خودش و خاندانش دشمنان دیرین اسلام میبودند رنگ دیگری به
کارها داد این رفتار او برمسلمانان سخت ناگوار افتاد و همه را تکان داد
و دسته بندیها آغاز شدکه خلافت را ازدست بنی امیه بیرون آورند . چنانکه
یکدسته از آن پسران عباس بودند که خلافت رابرای ایشان میخواستند . یك
دسته از آن علویان می‌بودند که خلافت را بهر اینان می‌طلبیدند . خواستاران
دیگر نیزمی‌بودندکه یکایك نمی‌شماریم . اینان در این راه از هیچگونه کوشش
باز نمی‌ایستادند و یکی از دستاویز های آنان دروغهایی بود که برای پیشرفت

کار خود به پیغمبر اسلام می‌بستند و از زبان‌اوسخنانی پدید میاوردند . بویژه دسته های ناتوان که چون زورشان بچیزی نمیرسید دست به دامن دروغسازی می‌زدند وصد دغلکاری بکار می‌آوردند . اگر تاریخ را بخوانید و داستان باطنیان و دیگران را نیك اندیشید خواهید دید چه‌هنگامه ناگواری بوده است و مسلمانان بدروغسازی وبدآموزی تاچه اندازه دلیر گردیده بوده‌اند .

اینان پیشرفت کار خود را در هرچه می‌دیدند آن را می‌کردند و نه ترس از خدا میداشتند ونه شرم ازمردم مینمودند . آنهمه خبرهای آخرالزمان که کتابهارا پرکرده ـ خبرهاییکه ازآینده آگاهی میدهد ـ اگر نیك نگریدهمگی در این کشاکش‌ها ساخته شده وهرکدام یك خواست سیاسی دیگری را دربر میدارد . بآن اندازه‌که سیاست امروزی اروپا و پیمانهای دولتها ارج میدارد در آن روز خبر ساختن و رواج دادن آن داشته است و بیشتر کارها از این راه‌پیش می‌رفته . مسعودی در مروج‌الذهب یکی از دانایان بنام آن‌زمان را (گویا جاحظ باشد) مینگارد که سه کتاب نوشت : یکی در امامت بنی‌امیه دومی در امامت بنی‌عباس سومی در امامت علویان . پیداست که بهر کتابی از دسته دیگری پول گرفته است .

هوس خلافت چندان بر مردم چیره شده بود که سالی نمیگذشت‌که یکی برنشورد و کشته نشود . در کیش شیعی خلافت ازآن دوازده امام بوده . با اینهمه اگر بشماریم دسته بزرگی از خود علویان آن را نشناخته اند وهریکی خلافت را برای خود خواسته اند . داستان زید را هرکسی شنیده که باآنکه پسر علی بن‌الحسین و برادر امام محمد باقر بود خلافت را برای خود خواست و در کوفه با پیروان بسیار بشورید ودرجنگ کشته گردید . این شگفت‌که زید می‌گفت خلافت ازآن کسیست‌که باشمشیر بیرون‌آید،که اگراینسخن راست‌باشد پدر و برادر وبرادرزادگان‌او هیچیك خلیفه یاامام راستینی نبوده‌اند . زیراهیچکدام از ایشان باشمشیر بیرون نیامده اند . محمد نفس زکیه پسر نوه حسن بن علی نخستین کسی بود که مهدی نام یافت و پدرش عبدالله وعموهایش و بسیاری از

سران بنی‌هاشم در مدینه باو دست دادند و او را بنام مهدی شناخته بخلافت برداشتند ، و چون دراین زمان امام‌جعفر صادق زنده میبود دنبال او فرستاده و بانجمن خواندند که او نیز بیاید و بمحمد دست‌دهد (بیعت کند) واو چون آمد دست بمحمد نداد ولی نکوهش نیز بربنی هاشم از رهگذر آن کار نکرد. ازاینگونه چندانست‌که اگر بشماریم می‌باید چندین صفحه را پرسازیم . داستان امین و مامون را که دوبرادر برسر خلافت یکدیگررا میکشتند وبسیار داستانها از اینگونه هرکسی شنیده است . ننگینتر از همه داستان باطنیان وقرمطیانست که در راه رسیدن بخلافت آن سیاهکاریها را کرده اند و شما اگر میخواهید از داستان آنان آگاه شوید بخش سوم از کتاب جوینی را خوانید . امام جعفر پسر خود اسمعیل را بجانشینی نامزد گردانید ولی چون اسمعیل بکارهای بدی برخاست وآنگاه پیش از پدر خود درگذشت امام جعفر پسر دیگرش امام موسی را بجانشینی برگزید . ولی گروهی از پیروان باین سخن او گردن نگزارده گفتند جانشین جز اسمعیل نتواند بود و مرگ او را نپذیرفته گفتند زنده است و چشم های مردم بخطا دیده . بدینسان دسته ای جدا گردیدند و باطنیگری را بنیاد نهادند . ببینید گستاخی و دلیری بردروغ و فریبکاری تاچه اندازه بوده است و هوس پیشوایی تاچه اندازه چیرگی داشته است .

یك مشت مردم گستاخ و بیشرم همینکه درجایی در می‌ماندند در زمان حدیثی ساخته رواج میدادند و یا آیه‌ای را از قران‌گرفته باگزارش بخواست خود میخوابانیدند و از بهر رسیدن به یك کامی چند گام بخطا برمیداشتند .

زیدبن علی را که نام بردم او را داستانی هست که نمونهٔ نیکی از بیشرمی این کسان و از گستاخی آنان میباشد . زید هنگامیکه آماده شورش می گردید بیشتر شیعه باو دست دادند ولی چون برخاست و کنون بایستی دست دهندگان بر سر او گردآیند و در راهش جانفشانی نمایند یکدسته از ایشان‌از زید پرسیدند : « در بارهٔ ابوبکر و عمر چه میگویی ؟ ! . . . » زید گفت : « من در بارهٔ ایشان جز نیك نمیگویم ما خاندان از ایشان بدی

ندیده ایم » پرسندگان چون این پاسخ‌را شنیدند زیدرا رها کرده پرا کنده گردیدند. زید گفت : «مرا در سخت ترین هنگام رها کردید » . از اینجا آن دسته‌را «رها کنندگان» (رفضة - رافضیان) گفتند این چیزیست که همه تاریخ نگاران بزرگ از طبری و ابن خلدون و ابن عبری و ابوالفرج اسپهانی نوشته اند . در اینجاست که میباید شما گفته عامیانهٔ «کاسه گرمتر از آش» را بیاد آورید . در اینجاست که میباید اندازه گستاخی و بیراهی این کسان را دریابید . امام علی ابن‌ابیطالب بادو خلیفهٔ نخست همه بخوشی زیست و دختر دوازده ساله خود ام‌کلثوم را بخلیفه عمر شصت ساله داد و هرگز رنجشی پدیدنیامده ، اینان پس‌از صد سال میگفتند باید آنان را بد دانست و زید را که با مامت شناخته و دست باو داده بودند میخواستند پیرو نادانیهای خود سازند .

هنگامیکه این کشا کشها و سود جوییها بنام خلافت پیش می رفت ازیکسو نیز کشا کش معتزله و اشعری و قدری وجبری و چندین کشا کش دیگر برخاسته و درکار میبود . نیز خارجیان دسته دسته پدید آمده و با آن اندیشه های تند ویژه خود هر دسته ای در یك گوشه کشور میدان داری می نمودند . نیز در همان زمان بود که نخست فلسفه یونان و سپس صوفیگری راه بمیان مسلمانان یافته و جا برای خود باز میکرد ، و این بدآموزیها گر چه از بیرون آمده و در آغاز هر کس از آنها رو بر میگردانید ولی کم کم رواج یافته و با دین در می آمیخت .

بدینسان اگر بشماریم سخن بس دراز خواهدگردید . همین بس‌که‌بگوییم هنوزسه چهارقرن ازپیدایش‌اسلام نیگذشت‌که بگفته شهرستانی ودیگران هفتادودو راه میان پیروان‌آن پدید آمد. اینها هنوز درقرنهای نخستین می‌بود. درقرنهای دیرتر رنگهای دیگری پیدا شده و هیچ قرنی نگذشته که یك کیش نوینی پیدا نشود و یکرشته‌گمراهیهای دیگری رو ننماید .

سید محمد مشعشع برخاسته شاه اسماعیل برخاسته آن شیخ عرب‌برخاسته این مردان ایرانی برخاسته اند - پیاپی برخاسته اند و آمده اند و رفته اند وکار

هریکی جز آن نبوده که دروغهای کهن را بگیرند و با هم آمیزند و چیزهایی از خود بر آنها افزایند و یك گمراهی درهم نوینی پدید آورند. هیچکسی در بند راستیها نبوده و هیچکسی اندیشه جهان و مردمان را نکرده است. سید محمد مشعشع چون برخاسته داستان امام دوازدهم را از کیش شیعی برداشته و آن را با پندار «گوهر و پرده» که درکیش باطنیانست بهم آمیخته و این نتیجه را گرفته که خود را امام دوازدهم نماید و چند زمانی فرمان راند. آن شیخ عرب افسانه «خردهای ده گانه» را از فلسفه یونان گرفته و با باورهایی که علی‌الهیان در باره امام علی‌بن‌ابیطالب می‌داشتند درآمیخته و آن نتیجه را گرفته که خدا زمین و آسمان را با دست دوازده امام آفریده و آنانند که جهان را راه می‌برند و بمردم روزی میدهند. بکایك چه بشمارم. هریکی جز بر سنگینی بار نکوشیده است.

پس از هزار و سیصد سال کنون نتیجه آن گردیده که شما در میان یازده کیش جداگانه و ملیونها خبرهای ساختگی و صدها پندارهای خرد ناپذیر بگیر افتاده اید و بدینسان درمانده اید. نتیجه آن گردیده که شما از گوهردین که پرستش خدای یگانه و غیرت و مردانگی و همدستی و خویهای ستوده بوده بیکبار بی بهره گردیده اید و بجای آنها پرستش این و آن را می دارید و بهر گوشه کشور بتخانه دیگری بر پاست که باید بهر بهایی سرآید آنهارا نگه دارید ودر پی آبادی کشور نباشید وتنها آبادی آنها را خواهید. نتیجه آن گردیده که یکدینی که عرب و بربر و ترك ـ هر گروهی بنوبت خود ـ سود آن‌را برده اند و فرمانروایش را کرده اند شما باید خواری وگرفتاریش را کشید. نتیجه آن گردیده دروغهایی‌را که سیاستگران عرب برای پیشرفت‌کار خودساخته و بیرون ریخته اند شما کنون باید نگهبان آنها باشید وآزادی وگردنفرازی وهمه چیز خود را فدای آنها سازید. نتیجه آن گردیده که از هرچیزی مغزش را دیگران خورده اند و برده اند وپوستهای پوچ را جلو شما ریخته‌اند که نگه دارید و تا روز رستاخیز از دست ندهید. نتیجه آن‌گردیده که شما درباتلاقی

فرو رفته اید و نافهمانه آلودگی وگرفتاری خود را در نمی یابید و همه غم‌آن میخورید که مبادا کسی نزدیك آید و خواهد شما را از آن گرفتاری رهاند و آشکاره می گویید ما را رهاننده نخواهد بود .

نتیجه‌آن گردیده‌که‌کسانی گردن بداوری خردنمیگزارند وآشکاره می‌گویند: اگر کار با خرد باشد باید ما از همه باورهای خود دست برداریم و بسیاری چون در برابر پندارهای بیخردانه در می مانند بجای آنکه آنها را رها کنند خرد خود را نارسا میشمارند ، واین سخن چندان زشت است که من نمیدانم چه نامی بروی آن گزارم وچه نکوهشی روا شمارم و نا گزیرم بگویم اینان کسانیند که اگر کفش تنك بود پا را تراشند .

نتیجه آن گردیده که کسانیکه پست ترین خیانت را بکشور وتوده خود کرده اند و باید همیشه میان مردم روسیاه باشند با یك ریش و یك تسبیح خود رابه پناه دین میکشند وکسی آنان را بیدین نمی شناسد و ایراد نمیگیرد زیرا که دین را جز از اینگونه نمایشهای بیهوده نمی شمارند .

نتیجه آن شده که پیشوایانتان پس از سی سال و چهل سال درس خواندن نمی دانند دین چیست و از برای چیست ، وپیغمبر می گویندومعنایش را نمیدانند و امام می گویند معنایش را نمی شناسند .

پس ازهمه نتیجه آن شده‌که انبوه مردم خدای زندهٔ جاویدان را کنار گزارده وبا پندارهای شوم خوددست اورا از راه‌بردن جهان کوتاه ساخته‌اند و چنین میدانند که اگر صد هزارها سال و هزار هزار ها سال جهان بپاید دیگر خدا را کاری باین جهان نخواهد بود ، ولی از آنسوی آفریدگانی را که هزار سال و دو هزار سال پیش در گذشته اند ودیگر آنانرا هیچ کاری با جهان نتواند بود زنده جاویدان میشمارند وکارهای خدا را ازو میخواهند

اگر از اینگونه بشمارم باید چندین صفحه را پرسازم. شما آسیب‌های چهارگانه راکه برای کیشها شمردم فراموش نساخته‌اید . چنانکه گفتم اینها همه نتیجه آنست که قرنها کسانی دین را بازیچه سیاست گرفته و افزار کار خود

ساخته اند و هزارها دروغ بان آمیخته و هزار دغل ها بکار زده اند . آنان خواست خودرا پیش برده وبدلخواه‌خود رسیده‌اند ولی اکنون شما زیان کار ایشان را می‌کشید. دروغ بافیها و دغل‌کاریهای آنان کنون پابیچ شما گردیده. دو باره می گویم فرمانروایش را عرب و بربر و ترك و دیگران کرده اند وخواری وگرفتاریش بهره‌شما گردیده است. مغز ها را آنان برده‌اند وخورده‌اند پوستها را بدست شما سپرده اند که نگه دارید .

من از شما می پرسم: آیا باین گرفتاریها چاره باید جست یا نه ؟.. اگر چاره باید جست بگویید که باید جوید و از چه راه جوید ؟.. اگر می گویید باید علماء بچاره کوشند می گویم پس چرا نمی کوشند ؟!.. چرا بکاری بر نمیخیزند ؟! اگر میگویید باید کسی از ناپیدا آید و باین گرفتاریها چاره کند می گویم کنون که نمی آید چه چاره باید کرد ؟!.. آیا میتوان‌با این گرفتاریها ساخت و در اندیشه چاره نبود ؟!.. ایا این بیدردی و پست نهادی شمرده نخواهد شد ؟!..

میخواهم شما سخنانی را که من تاکنون گفته ام وکارهایی را کرده‌ام کنارگزارید وبیکبار مرا فراموش سازید وچنین انگارید خودتان نشسته‌اید واین درد ها را یاد می‌کنید و آنچه باندیشه تان می رسد یاکدلانه بگویید . ما می‌گوییم : خدا جهانرا بخود نگزارد وچون این برشما گران می‌افتد پس‌بگویید راه چیست وچه باید باشد ؟!..

حقیقت گو و همراهان او آسودگی خودرا در آن دیده اند که بهیچ پرسشی پاسخ ندهند . ما می پرسیم : چنانکه شما بروی کیش خود پا فشاری می‌نمایید دیگران نیز می نمایند پس‌چاره پراکندگی چیست ؟.. پاسخی نمی‌شنویم. می پرسیم : این میدانیکه میان دین با دانشها باز شده و این دو را باهم‌هیچ سازشی نیست شما چه می اندیشید ؟.. آیا باید دین را دور انداخت یا از دانشها چشم پوشید یا چه کار بایدکرد ؟!. پاسخی نمی‌شنویم. می‌پرسیم: شما اگر نگهبان دین میباشید پس چگونه در برابر فلسفه مادی و خراباتیگری و

دیگر بیدینیها خاموشی گزیدیدوبچاره نکوشیدید؟! . پاسخی نمی‌شنویم . همچنین هرچه می پرسیم نا شنیده می گیرند و با اینحال همیشه چشم براهند که یك دستاویزی پیدا شود و میدان برای دشمنی با پیمان باز گردد .

بیدردی نگرید : ما اینهمه گرفتاریها را یادآوری می‌نماییم وبدبختی‌ها را میشماریم اینان آنهـا را بخود نگرفته و بما پاسخ میدهند : « پس شما دعوی راهنمایی میکنید ؟!..» چندین سالست که ما با گمراهیها و بیخردیها درنبردیم ویکایك را دور می‌رانیم وراه زندگانی‌را باز می نماییم اینان تازه می‌پرسند: « پس شما دعوی راهنمایی می کنید ؟!.. » می‌گوییم : شما نخست از درد ها و گرفتاریها سخن رانید وکنونکه برانیدکه نباید راهنمایی‌باشد بگویید پس‌با اینها چه‌بایدکرد ؟!.. در اینجاست که باز خودرا بخاموشی می‌زنند وپاسخی نمی گویند .

راستی اینست اینان جز در پی کار و زندگانی خود نیستند و چون از این راه نان میخورند که اگر نباشد باید پی برزگری و سبزیفروشی و باربری روند اینست تا گزیرند بدینسان جز در پی کار شکنی نباشند . این دسته اگر ده تن باشند بیش از یکی پاکدل نیست و غم توده و رستگاری آن را نمیخورد و دیگران جز در اندیشه روزی و زندگانی خود نمی باشند وباید ما نیز اینها را کنار گزاریم و راه خودرا پیش گیریم .

باشد که کسانی این سخنان را آسان گیرند و چندان ارج نگزارند. ولی من سر نوشت آینده شرق را بسته باین گفتگو می‌دانم واینست میخواهم هر زمان از راه دیگری پیش‌آیم و این زمینه را نیك روشن گردانم‌وبدینسان بی پرده سخن می‌رانم . کسانی همه دربند دانسته‌های خود هستند ولی مادربند راستیها و رستگاری جهان میباشیم. ما بلندی نامخدا و رهایی شرق رامیخواهیم وبارها گفته‌ام و دوباره می‌گوییم همه چیزرا دربرابر این‌خواست‌کوچك میشماریم.

شما شنیده‌اید که دین اسلام تا روز رستاخیز بر پاست . مراهم بر این ایرادی نیست ولی میخواهم معنی درست آن را بشناسیم و می‌پرسم آیا از این

سخن چه خواسته شده ؟.. اگر این خواسته شده که اسلام با آن پاکی و برندگی و نیرومندی که بوده در جهان همیشه ماند ، پیداست که چنین چیزی نبوده و نیست و زمانه وارونه آن را نشان داده ، من نمیدانم رستاخیزکی‌است ولی میدانم که امروز در زمان ما که هنوز ازرستاخیز نشانی نیست دین‌اسلام از میان رفته ـ آری آن از میان رفته و ده یا بیست کیش پراکنده جای آن را گرفته است و مسلمانان امروز بدترین حال را می دارند .

اگر این خواسته شده که نام اسلام از میان نرود و دسته هایی با زبان خود را بآن دین بندند و با صد خواری و زبونی وپراکندگی زندگی بسردهند ، می‌گوییم این یك چیز ارجداری نیست و سودی از چنان ماندن برنخیزد . و آنگاه اینگونه ماندن ویژه اسلام نتواند بود و ما می بینیم همه دینها از زردشتیگری وجهودیگری ومسیحیگری بدانسان مانده‌اند. زیرا هرکدام نامش در میانست وکسانی نیز خود را بآن میبندند و نام پیروی بروی خود میگزارند . زردشت‌که پیش از زمان تاریخ بوده و کنون بیش از سه هزار سال از پیدایش او میگذرد هنوز نام خودش و دینش از میان نرفته وهنوز دسته ای خود را زردشتی میخوانند و بی‌آنکه نگاهی بجهان اندازند وگذشت زمانه را بروی خود آورند با پندار های پوچی می سازند و روزگار بسر می برند .

صابئیگری را نمیدانم که بنیاد نهاده و چندان کهن است که تاریخش پاك ازمیان رفته . با اینحال هنوزگروهی ازپیروان آن درعراق و خوزستان زندگی میننمایند . یزیدیان که پست ترین پندار ها را بنیاد کیش خود گرفته اند با این حال هنوز در کردستان و آن پیرامونها فراوانند و رشته ایستادگی را از دست نهشته‌اند . چنین ماندن چه نیکی داردکه اسلام آنرا فزونی خود شمارد ؟ ! . .

اگر این‌خواسته شده‌که پس‌از اسلام‌خدا دیگر بجهان نپردازد ومردمان را تا دم رستاخیز بخود گزارد میگوییم این گستاخی بسیار بیشرمانه ایست که

در برابر خدای آفریدگار نموده اند و چنان سخنی هیچ دلیلی باخود ندارد و هرگز درخور پذیرفتن نیست . چشده‌که خدا دست از خدایی بردارد ؟! . چشده‌که جهان را چنین گمراه بیند وبرآن نبخشاید ؟! . دراینجاست که میگوییم اینان چون خواسته اند پیغمبران را بزرگ گردانند خدارا کوچك ساخته اند . در اینجاست که میگوییم : اینان خدا را نمی شناسند و از معنی جهان و زندگانی آگاه نیستند . این بر خداست که بر آفریدگان دستور دهد و برآفریدگان نیست که بخدا دستور دهند و با پندار های بیخردانه خود دست اورا ببندند .

اینان میتوانند درباره همیشگی اسلام و ماندن آن سخن دیگری گویند و آن اینکه قرآن‌کتاب آسمانی اسلام چنانکه بوده در دست است و به بنیاد آن دین راه باز میباشد . این سخن درست است وما خود نیز آن‌را بارها گفته ایم . این نخستین گام ما بود که اسلام را بآنچه در قرآن است باز گردانیم و اگر خوانندگان فراموش نکرده اند این‌کار را کرده‌ایم . ولی آیا این یك‌گام بس بودی ؟! . ما در جای دیگری پیوستگی خود را با اسلام روشنتر و گشادتر باز خواهیم نمود و در اینجا چون راه سخن دیگر است‌به آن نمیپردازیم .

میگوییم راست است‌که قرآن‌کتاب آسمانی اسلام بدانسانکه بوده بدست ما رسیده وکنون نیز در دست ماست . ولی آیا قرآن به تنهایی بس خواهد بود ؟! . من درگذشته نوشتم که اینهمه گمراهیها کەمیان مسلمانان پیدا شده و ده و اند کیش پدید آمده با بودن قرآن چنین رخ داده است و کنون شما باپیروان هر یکی که بسخن پردازید دستاویزشان قرآنست و هر دسته‌ای دلیلها از آن برای خود میدارند . بلکه اگر راستی را خواهیم بدآموزان و فریبکاران بیشتر از دیگران ازقرآن سودمی‌جویند وبدستیاری آنست‌که مردمان‌را فریب‌میدهند . شما کتاب های صوفیان‌را بخوانید تابدانید چه‌برسر قرآن آورده اند . تفسیرصافی و دیگر مانند آنرا بخوانید تا بدانید چه رفتاری با آن پیش

گرفته اند . من اگر مجال میداشتم نمونه‌هایی را از آنها میآوردم تابدانید کار رسوایی بکجا کشیده. اینان همیشه یك جمله را از قرآن گیرند و چند صفحه از پندار های بلهوسانه خود را بنام تفسیر آن برشته نگارش کشند . این خود از شگفتی‌هاست که سنی و شیعی و شیخی و متشرع و صوفی و قشری ودیگران که باهم دوتیره‌اند وکشاکش دارند همگی از قرآن دلیل آورند این نمونه است که چه برسر آن کتاب آورده اند .

با اینحال چگونه توانگفت قرآن بس‌است ؟ ! . این سخن آنکسانیست که گرفتاری و آلودگی را که امروز در میانست درنمی‌یابند وبیدردانه در پی نتیجه نیستند و همین اندازه میخواهندکه عنوانی پیدا کنند و دلهای خود را خوش گردانند . کسیکه از غیرت بهره دارد چگونه باین خواری وزبونی تاب آورد و در جستجوی چاره نباشد ؟!. چگونه گوید قرآن بس‌است و بهیچ کار دیگری نیاز نیست ؟ ! .

و آنگاه آیا با گمراهیهای بسیار زیان آوری که پس از قرآن پیداشده چه باید کرد ؟ ! . من این گمراهیها را یکایك شمردم و گفتم قرآن باینها پاسخ نگفته وخود نبایستی گوید . اینها پس از قرآن پیدا شده است . کسانی میگویند : « در اخبار پاسخ همه اینها هست » . این یك گزافه بیپایی بیش نیست . چیزهای دیگر بماند . فلسفه یونان که ازقرن‌دوم اسلام درمیان مسلمانان رواج گرفته است اینان پاسخی را که در اخبار باین گمراهی کهن داده شده برای ما بنگارند تابدانیم چیست ؟ ! . اگر از لاف وگزاف‌کاری پیش رفتی بیجا نبودی که کسانی چنین سخنی را گویند و بخود بالند ولی هیچگاه از لاف وگزاف‌کاری پیش نرود و گرهی باز نشود .

سخن من در این زمینه بپایان نرسیده وگفتنی های دیگر میدارم ولی بیش از این پیش نمیروم و از نتیجه دور نمیشوم . دوباره میپرسم : آیا به این گرفتاریها و پراکندگیها که چاره کند و از چه راه چاره کند ؟ ! . . این شما ، و آن قرآن کتاب آسمانی اسلام ، و آن خبر های فراوان ، و آن

علماء ـ هرچه میاندیشید بیندیشید و هرچه میتوانید بکنید . آنچه می‌باید اینست که باین بدبختیها چاره شود و توده های شرق ازاین درماندگی بیرون آیند . دوباره می گویم : شما مرا و نوشتهای مرا بیکبار فراموش سازید و خودتان آنچه باندیشه‌تان میرسد بگویید و چاره‌ای‌که از دست‌تان برمیآید دریغ نگویید . من این کارها را میتوانستم ومیتوانم‌که بخواست خدا کرده‌ام ومیکنم . شما که ازاین ناخرسندی مینمایید و دلتنگی نشان می دهید خودتان پیش آیید و گام هایی بردارید .

دراین‌باره روی سخنم‌تنها باهواداران کیشها نیست . آنکسانیکه از دین روگردانند وهمین را مایه برتری خویش میشمارند و هریکی خودرا بر میکشند و گردن راست میدارند باآنان هم گفتگو میدارم . از آنان نیز میپرسم آیا چه‌بایدکرد و باین پراکندگیها چه چاره اندیشید ؟ ! . شما که دین رابیهوده میشمارید و با خدای آفریدگارگردنکشی مینمایید واز اینکه رشته دین را پاره کرده اید بخود میبالید بگویید : پس راه زندگانی چیست ؟ ! . . اگر میگویید همگی رشته دین را پاره کنند و همچون شما باشند ما شما را میبینیم که بجایی نرسیده اید و بهیچ کاری یارا نیستید ، و همچون کودکان هر زمان روبسویی میآورید وسرگشته ودرمانده زندگی بسرمیدهید . هرچه هست شما که به کوشش های ما بادیده ارجشناسی نمی‌نگرید وگردن می‌کشید بگویید خودتان چه می‌کنید وباین گرفتاری و درماندگی توده چه‌چاره میاندیشید ؟ ! . »

امروز شما ها دیندار و بیدین از پراکندگی لذت میبرید . بیدینان می‌نشینند وپندار پرستی‌های بیخردانه دینداران رایاد می‌کنند وریشخند مینمایند و از اینکه از شمار آنان نمیباشند بخود می‌بالند و لذت میبرند و دینداران می‌نشینند وآلودگیها وتباهکاریهای بیدینان را بگفتگو میگزارند و بر بی‌بندی و سرگشتگی آنان افسوس میخورند و از آنکه دور از ایشان میباشند خشنودی مینمایند و لذت می‌یابند . این کاریست که امروز رواج بسیار میدارد . ولی باید بدانید که مردان یك توده غیرتمند چنین نباید بود . بدانید که این جز

نمونه پستی یکدسته شمرده نشود .

من بدینسان بسخن دامنه دادم و از چندین راه آنرا دنبال نمودم تا کسی‌را بهانه‌نماند واینك آنرا بپایان‌میرسانم تا درشماره دیگر دوباره آنرایی کنم و بچیزهای دیگری پردازم .

ولی پیش از آنکه خامه را برزمین نهم برای آخرین بار یاد آوری میکنم که من تاکنون در پی هیچ نامی نبوده‌ام و نیستم. من آشکاره مینویسم که بخواست خدا باینکار برخاسته‌ام وهم بیاری‌او این‌را بپایان خواهم رسانید. آشکاره مینویسم که هرگز نشدنیست که خدا دست از خدایی بردارد و جهان را بحال خود گزارد. اگر این‌راست است‌که خدا درگذشته بجهان پرداخته و راهنمایانی برانگیخته پس‌آن همیشه خواهد بود - بااینهمه نمیخواهم کسی نامی بروی من گزارد. اینکه کسانی مییندارندکه هرکسیکه بخواست خدا براهنمایی جهان بر خاست باید نام‌پیغمبری بخودگزارد - این‌پندار همچون اندیشه های دیگر ایشان پایه ندارد ، و امروز چنان نامی جزمایه ریشخند نخواهد بود. من در جای خود عنوان کار خویش و نامی را که باید دارم خواهم نگاشت . بهتر است اینان بجای آنکه بمن پردازند و نام برویم گزارند دربند گرفتاریها وآلودگیهای خود باشند وآن چیز هارا که مینگارم خوانده بخود تکانی دهند - بهتر است شکستی بخود راه دهند و اینهمه بدانسته های بیهوده وبیپای خود نبالند و هرچیز را در ترازوی پندار های خود نسنجند . این از بیدردیست که در جاییکه ما بدینسان گرفتاریها وآلودگیها را میشماریم و راه رهایی ازآن را نشان میدهیم کسانی پروای آنها ننمایند و همه در بند آن باشند که من چه نامی میدارم . دوباره میگوییم : از بیدردیست ، از پست نهادیست .

آگهی

بخش یکم و دوم تاریخ آذربایجان نسخه‌اش دیگر نمانده و چنانکه آگاهی داده‌ایم برآنیم که آنها را دوباره چاپ کنیم و این چاپ نوین با چاپ پیش جدایی بسیار خواهد داشت. بسیاری از داستانها که در آن نوشته نشده در این نوشته خواهد شد ولغزشها که رخداده درست خواهد گردید. نادرستیها و دغلکاریها بازتر و روشنتر نگاشته خواهد شد. نیز پیکره های بسیار افزوده خواهد شد. چنانکه گفته‌ایم چاپ یکم یادداشت بود و کتاب درست این چاپ دوم خواهد بود.

اینست خواستاریم که کسانیکه در شورش بوده اند و یا یکی از خویشانشان بوده اگر ایرادی بر نگارشهای چاپ یکم میدارند آنرا بنگارند. اگر داستانی فراموش گردیده یادآوری کنند. نیز کسانی از روزنامهای سال یکم و دوم مشروطه از انجمن و مجاهد و آذربایجان و حشرات‌الارض و عدالت و ناله ملت و مجلس و حبل‌المتین تهران (کلکته را خودمان میداریم) و ندای وطن و مانند اینها دارند بما بفروشند یا بامانت واگزارند نیز اگر پیکره‌هایی از آنسالها که تازه مانده در دست است برای کلیشه برداشتن نزد ما فرستند. اینها یاوریهای نیکی بکار ما خواهد بود.

خواهش

کسانیکه پیکره شادروان حاجی باباخان اردبیلی را ـ تنها یا در میان دیگران می دارند و بسیار کهنه و از کار افتاده نیست برای ما بفرستند که پس از کلیشه برداشتن بخودشان باز می گردانیم.

شمارهٔ هفتم　　خردادماه ۱۳۱۸　　سال پنجم

دارنده : کسروی

جایگاه دفتر : خیابان فرهنگ - کوچهٔ روبروی کارخانهٔ برق

خانه آقای کسروی

فرهنگ پیمان

باشد	احتمال دارد	تواند بود	ممکن است
بیخویشتن	بی‌اختیار	رهبر	مدیر
ازخودرفت	غش کرد	بخودآمد	ازغش بیدارشد

پسوند و پیشوند

در جای خود گفته‌ایم که پیشوند و پسوند در فارسی جایگاه دیگری دارد و بسیاری از کلمه‌ها با اینها پدیدآید ولی باید معنی درست هریکی را دانست وجزدرآن معنی بکار نبرد واینست ما معنی هریکی را نیز در این فرهنگ بکوتاهی مینویسیم .
(معنی آنها بکشادی درشماره های سال چهارم آورده ایم)

دش دژ

این کلمه بمعنی بدی است که بادرشتی وناتراشیدگی توأم باشد و ما در همه جا باین معنی بکارمیبریم . بدینسان که « دژخو » کسی را میگوییم که گذشته از بدی‌خوی ناتراشیده و درشت نیز باشد . « دژآگاه » بکسی میگوییم که گذشته ازناآگاهی بیابانی ونتراشیده نیز باشد واینست آنرا بجای کلمه وحشی بکارمیبریم . بهمینسانست کلمه های دشنام ودژآهنگ ودژکام ودشمن ودژرفتار و مانندانیها ومیتوان درهمه جاآنرا باین معنی آورد و کلمه های نوینی درست کرد .